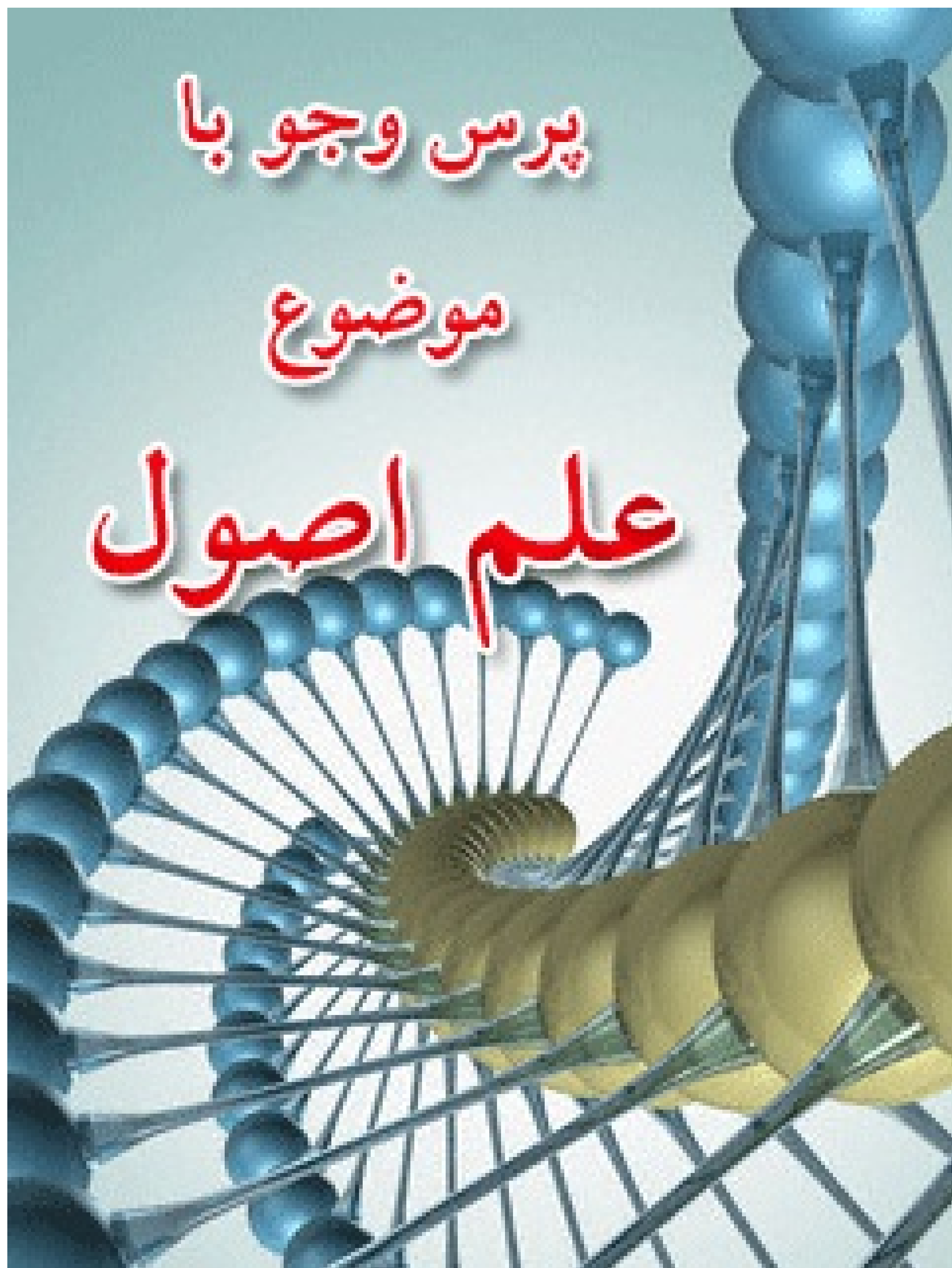

پرس وجو با
موضوع
علم اصول

بسم الله الرحمن الرحیم

علم اصول

نویسنده:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر چاپی:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اصول

مشخصات کتاب

نویسنده : مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر : مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

کلیات

چیستی علم اصول

قوانین و شرایط استدلال و استنتاج چیست؟

پرسش

قوانین و شرایط استدلال و استنتاج چیست؟

پاسخ

برای رسیدن به (مدلول) یقینی احتیاج به شناخت راه های استدلال منطقی داریم و روش استدلال و استنتاج بر سه نحو است: ۱ – قیاس ۲ – تمثیل ۳ – استقراء

در حقیقت اگر بخواهد استلال، قطعی و یقینی و بدون شبهه و شک باشد، باید از راه قیاس منطقی وارد شد و الا تمثیل و استقراء روشهای یقینی برای رسیدن به نتیجه نیستند.

اما قیاس که روش علمی است. به این صورت است که هر قیاسی مشتمل بر یک عده قضایای یقینی باشد زیرا اگر یکی از مقدمات یقینی نباشد نتیجه، یقینی نخواهد بود چون نتیجه ای که بدست می آید تابع أخسّ مقدمتین است. مثلاً اگر بگوئیم: (این میز است) و (گمان می کنم که هر میزی از چوب باشد) نمی توانیم به نتیجه قطعی دست یابیم یعنی نمی توانیم به طور قطع بگوئیم. (این میز از چوب است) بنابراین شرط اساسی برای نتیجه گیری این است که مقدماتی که در طریق استدلال است، هم یقینی باشد. هر گاه از مقدمات علمی به نتیجه یقینی دست یافتیم به این استدلال قیاس می گویند بنابراین شرط استنتاج بر نحو قیاس این است که مقدمات یقینی باشد، شرط دیگر این نحوه استدلال این است که واسطه ای در کار باشد تا به وسیله آن بتوانیم به نتیجه برسیم. مثلاً می گوئیم: (این چوب است). و (هر چوبی و زنش از آب سبکتر است). پس نتیجه می گیریم که این چوب نیز از آب سبکتر است. همان طور که مشاهده میشود حد وسط یا واسطه در استدلال کلمه چوب است. شرط سوم این است که مقدمه دوم (کبری) کلی باشد. شرط چهارم

این است که مقدمه اولی (صغری) قضیه موجبه (مثبت) باشد و منفی نباشد این یک شکل از اشکال اربعه قیاس است این قیاس دارای ۴ شکل است.(۱)

پی نوشت ها:

۱ – با استفاده از محمد رضا مظفرالمنطق، ج ۲، ص ۲۴۰.

دو اصطلاح «مقام ثبوت» و «مقام اثبات» به چه معناست؟

پرسش

دو اصطلاح «مقام ثبوت» و «مقام اثبات» به چه معناست؟

پاسخ

اصطلاحی طلاب علوم دینیه دارند، می گویند: مقام ثبوت و مقام اثبات، مقام ثبوت یعنی مقام واقع. در مقام واقع و نفس الامر، هر چیزی در یک حد و درجه ای است. به قول فلاسفه جدید، شی فی نفسه و شی برای ما. مقام ثبوت، مقام شی فی نفسه است و مقام اثبات، مقام شی برای ماست. توضیح مطلب این است: فرض کنید یک عده پزشکِ قلب در یک شهر وجود دارند. در مقام واقع و نفس الامر ممکن است همه اینها در یک درجه باشند و ممکن است آقای «الف» درجه اش در حد اعلا باشد یعنی بهترین و متخصص ترین و عالمترین طبیب قلب باشد، آقای «ب» درجه دوم، آقای «ج» درجه سوم و آقای «د» درجه چهارم باشد. امّا مردم چگونه می شناسند؟ آنها در نزد مردم چه ارزش و اعتباری دارند؟ آیا ارزش و اعتباری که اجتماع برای آنها قائل است، با ارزش و اعتباری که در واقع و نفس الامر دارند یکی است؟ آقای «الف» که پزشک درجه اول قلب است، جامعه هم او را به عنوان پزشک درجه اول می شناسد؟ آقای «ب» که پزشک درجه دوم این شهر است، جامعه هم او را پزشک درجه دوم می شناسد؟ گاهی همین طور است. ولی ممکن است عکس مطلب باشد؛ یعنی اجتماع در اثر عواملی، تبلیغاتی، اشتباهاتی، جریاناتی، در مقام اثبات و در مقام شی برای ما، درست بر خلاف واقع قضاوت کند: پزشک درجه چهارم را اول بداند، سوم را درجه دوم و دوم را درجه سوم بداند و

آن را که در واقع درجه اول است، درجه چهارم به شمار آورد. پس در اینجا مقام اثبات با مقام ثبوت فرق میکند. شی برای ما با شي في نفسه فرق میکند.

علم اصول یعنی چه؟

پرسش

علم اصول یعنی چه؟

پاسخ

علم اصول در حقیقت «علم دستور استنباط» است. این علم روش صحیح استنباط از منابع فقه رادرفقه به ما می آموزد. از این روعلم اصول مانند علم منطق یک علم «دستوری» است و به «فن» نزدیکتر است تا «علم» یعنی دراین علم درباره یک سلسله «باید»ها سخن می رود نه درباره یک سلسله «است»ها.

نظر به اینکه رجوع به منابع و مدارک فقه به گونه های خاص ممکن است صورت گیرد و احیاناً منجر به استنباط های غلط می گردد که برخلاف واقعیت و نظر واقعی شارع اسلام است، ضرورت دارد که در یک علم خاص، از روی ادلّه عقلی و نقلی تحقیق قطعی شود که گونه صحیح مراجعه به منابع و مدارک فقه و استخراج و استنباط احکام اسلامی چیست؟ علم اصول این جهت را بیان می کند.

اجتهاد رأی یعنی چه؟ آیا شیعه این نوع اجتهاد را قبول دارد؟

پرسش

اجتهاد رأی یعنی چه؟ آیا شیعه این نوع اجتهاد را قبول دارد؟

پاسخ

اجتهاد رأی یعنی این که مجتهد حکمی را که در کتاب و سنت نیست با فکر و رأی خودش وضع کند.

این گون اجتهاد از نظر شیعه ممنوع است، ولی اهل تسنن آن را جایز میدانند. آنها منابع تشریع و ادلّه شرعیه را که ذکر میکنند میگویند: کتاب و سنت و اجتهاد. اجتهاد را که مقصود همان «اجتهاد رأی» است در عرض کتاب و سنت قرار میدهند.

این اختلاف نظر از اینجا سرچشمه می گیرد که اهل تسنن می گویند احکامی که به وسیله کتاب و سنت تشریع شده محدود و متناهی است و حال آنکه وقایع و حوادثی که پیش می آید نامحدود است، پس یک منبع دیگر غیر از کتاب و سنت لازم است معین شده باشد برای تشریع احکام الهی و آن همان است که از او به « اجتهاد رأی» تعبیر میکنیم. در این زمینه احادیثی

هم از رسول اکرم(ص) روایت کردهاند. از آن جمله اینکه رسول خدا(ص) هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن میفرستاد از او پرسید: در آنجا چگونه حکم میکنی؟ گفت: مطابق کتاب خدا. فرمود: اگر حکم را درکتاب خدا نیافتی، چگونه حکم میکنی؟ گفت: از سنت پیغمبر خدا استفاده میکنم. فرمود: اگر در سنت پیغمبر خدا نیافتی چه خواهی کرد؟ گفت: «اَجْتَهِدُ رَأیی» [فکر و ذوق و سلیقه خودم را به کار میاندازم.] احادیث دیگری هم در این زمینه روایت کرده اند.

در اینکه «اجتهاد رأی» چگونه است و به چه ترتیبی باید صورت بگیرد، در میان اهل تسنن اختلاف نظر است. شافعی در کتاب معروف خود به نام الر

ّساله که اولین کتابی است که در علم اصول فقه نوشته شده، بابی دارد به نام باب اجتهاد. شافعی در آن کتاب اصرار دارد که اجتهاد که در احادیث آمده منحصراً «قیاس» است. قیاس اجمالاً، یعنی موارد مشابه را در نظر بگیریم و در قضیه مورد نظر خود مطابق آن موارد مشابه حکم کنیم.

ولی بعضی دیگر از فقهای اهل تسنن اجتهاد رأی را منحصربه قیاس ندانسته اند، «استحسان» را نیز معتبر شمردهاند. استحسان، یعنی اینکه مستقلاً بدون اینکه موارد مشابه را در نظر بگیریم، ببینیم اقرب به حق و عدالت چیست و ذوق و عقل ما چگونه میپسندد همان طور رأی بدهیم. و همچنین است «استصلاح»، یعنی تقدیم مصلحتی بر مصلحت دیگر. و همچنین است «تأوّل»، یعنی هر چند حکمی در نصّی از نصوص دینی، در آیهای از آیات قرآن و یا حدیثی از احادیث معتبره پیغمبر خدا(ص) رسیده، ولی به واسطه بعضی مناسبات، ما حق داشته باشیم از مدلول نصّ، صرف نظر کنیم و «رأی اجتهادی» خود را مقدم بداریم. هر کدام از اینها احتیاج به شرح و تفصیل دارد و بحث شیعه و سنی را در میان می آورد . در این زمینه یعنی زمینه اجتهاد در عرض نص و در مقابل نص، کتابها نوشته شده و شاید از همه بهتر رسالهای است که علامه جلیل مرحوم سید شرف الدین رحمت الله علیه به نام النص والاجتهاد نوشته اند.

اما از نظر شیعه چنین اجتهادی مشروع نیست. از نظر شیعه و ائمه شیعه، اساس اولی این مطلب، یعنی اینکه احکام کتاب و سنت وافی نیست پس احتیاج به اجتهاد رأی است، درست نیست. اخبار

و احادیث زیادی در این زمینه آمده که حکم هر چیزی به طور کلی در کتاب و سنت موجود است. در کافی بعد از باب «البِدَع و المقا ئیس» بابی دارد به این عنوان: «بابُ الرَدِ اِلِی الْکِتابِ وَالسُّـنَهِ وَ اَنه لَیْسَ شَـیْءٌ مِنَ الْحَلالِ وَالْحَرامِ وَ جَمیعُ مایِحْتاجُ اِلَیْهِ النّاسُ الّا وَ قَدْجاءُ فیهِ کِتا بُ اَوْ سُنَّه». ائمه اهل بیت(ع) از قدیم الایام به مخالفت با قیاس و رأی شناخته شدهاند.

اجتهاد مورد قبول شیعه به چه معناست؟

پرسش

اجتهاد مورد قبول شیعه به چه معناست؟

پاسخ

کلمه «اجتهاد» تا قرن پنجم به همین معنای بالخصوص، یعنی به معنای قیاس و اجتهاد رأی که از نظر شـیعه اجتهاد ممنوع اسـت استعمال می شـد. علمـای شیعه تـا آن وقت در کتب خود «بـا ب الاجتهـاد» را می نوشـتند برای اینکه آن را رد کننـد و بـاطل بشـمارند و آن را ممنوع اعلام نماینـد؛ مثل شـیخ طوسـی در عدّه. ولی تدریجاً معنای این کلمه از اختصاص بیرون آمد و خود علمای اهل تسـنن مثل ابن حاجب در مختصـرالاصول که عضـدی آن را شـرح کرده و تا این اواخرا کتاب اصول رسـمی جامع ازهر بوده و شایـد الاـن هم باشـد و قبل از او، غزالی در کتاب معروف المستصـفی، کلمه «اجتهاد» را به معنای خصوص اجتهاد رأی استعمال نکردند که در عرض کتاب و سنت قرار بگیرد ، بلکه به معنای مطلق جهد و کوشش برای به دست آوردن حکم شرعی به کـار بردنـد که بـا این تعـبیر بیـان می گردد: «اسـتفراغ الوسع فی طلب الحکم الشـرعی». به حسب این تعریف معنـا ی اجتهـاد به کـار بردن منتهـای کوشـش در اسـتنباط حکم شـرعی از روی ادله معتـبره شـرعیّه است، امـا اینکه ادله شـرعیه معتبره چیست، آیا قیاس و استحسان و غیره نیز از ادله شرعیّه هست یا نیست، مطلب دیگری است.

از این وقت علمـای شـیعه نیز این کلمه را پذیرفتنـد، زیرا اجتهـاد را به این معنی، آنها قبول داشـتند. این اجتهاد، اجتهاد مشـروع است. هر چنـد این کلمه در ابتـدا در میـان شـیعه یـک کلمه منفوری بود ولی بعـد از آنکه تغییر معنا و مفهوم داد علمای شـیعه تعصب

نورزیدند و از استعمال آن خودداری نکردند. چنین به نظر می رسد که در بسیاری از موارد، علمای شیعه مقید بودند که رعایت وحدت و اسلوب و هماهنگی با جماعت مسلمین را بنمایند؛ مثلاً اهل تسنن اجماع را حجت می دانستند و تقریباً برای اجماع نیز مانند قیاس، اصالت و موضوعیت قائلند و شیعه آن را قبول ندارد، چیزی دیگر را قبول دارد، ولی برای حفظ وحدت و اسلوب، نام آنچه را خودشان قبول داشتند اجماع گذاشتند. آنها گفته بودند ادلّه شرعیه چهار تاست: کتاب سنت و اجماع و اجتهاد (قیاس)، اینها گفتند: ادلّه شرعیه چهار تاست: کتاب و سنت و اجماع و عقل . فقط به جای قیاس عقل را گذاشتند.

به هر حال اجتهاد تدریجاً معنای صحیح و منطقی پیدا کرد؛ یعنی به کار بردن تدبر و تعقل در فهم ادلّه شرعیه، که البته احتیاج دارد به یک رشته علوم که مقدمه شایستگی و استعداد تعقل و تدبر صحیح و عالمانه می باشد . علمای اسلام تدریجاً برخوردند که استنباط و استخراج احکام از مجموع ادلّه شرعیه احتیاج دارد به یک سلسله علوم و معارف ابتدایی از قبیل علوم ادبیه و منطق و به دانستن و تفسیر و حدیث و رجال حدیث و شناختن قواعد علم اصول و حتی اطلاع بر فقه سایر فرق. «مجتهد» به کسی گفتند که این علوم را واجد باشد.

به طور جزم نمی گویم، ولی گمان قوی دارم که اول کسی که کلمه اجتهاد و مجتهد را در شیعه به این معنا استعمال کرد علامه حلّی است. علامه در کتاب تهذیب الاصول بعد از باب القیاس، باب الاجتهاد دارد و در آنجا

اجتهاد را به همین معنا استعمال کرده که امروز استعمال می کنند و شایع است.

پس اجتهـاد ممنوع و مردود از نظر شـیعه، یعنی رأی و قیـاس که در قـدیم به نام اجتهاد نامیـده می شـده، خواه آن را یک منبع تشریع و تقنین مستقل بشماریم و یا آن را وسیله استنباط و استخراج حکم واقعی قرار دهیم. ولی اجتهاد مشروع عبارت است از به کار بردن کوشش و جهد بر مبنای تخصص فنی.

آیا سوابق ذهنی و اطلاعات خارجی در استنباط و فتوای فقیه موثر است؟

پرسش

آیا سوابق ذهنی و اطلاعات خارجی در استنباط و فتوای فقیه موثر است؟

پاسخ

بلی فقیه و مجتهد کارش استنباط واستخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه او به موضوعات و به اصطلاح طرز جهان بینی اش در فتواهایش زیاد تأثیر دارد. فقیه بایـد احاطه کامل به موضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر می کند داشـته باشد. اگر فقیهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مـدرسه بوده و او را با فقیهی مقایسه کنیم که وارد جریانات زنـدگی است، این هر دو نفر به ادلّه شـرعیه و مـدارک احکـام مراجعه می کننـد، امـا هرکـدام یک جور و یک نحو به خصوص اسـتنباط می کنند. مثالی عرض می کنیم: فرض کنید یک نفر در شهر تهران، بزرگ شده باشد و یا در شهر دیگر ی مثل تهران که در آنجا کر و آب جاری فراوان است، حوضـها و آب انبارها و نهرها هست، و همین شـخص فقیه باشـد و بخواهـد در احکام طهارت و نجاست فتوا بدهد. این شخص با سوابق زندگی شخصی خود وقتی که به اخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند، یک طوری اسـتنباط می کنـد که خیلی مقرون به احتیاط ولزوم اجتناب از بسـیاری چیزها باشد. ولی همین شـخص که یک سـفر به زیـارت خانه خـدا می رود و وضع طهارت و نجاست و بی آبی را در آنجا می بینـد، نظرش در باب طهارت و نجاست فرق می کنـد، یعنی بعـد از این مسـافرت اگر به اخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کنـد آن اخبار و روایات برای او یک مفهوم دیگر دارد.

اگر کسی فتواهای فقها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً

به احوال شخصیه و طرز تفکر آنها در مسائل زندگی توجه کند می بیند که چگونه سوابق ذهنی یک فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتوا هایش تأثیر داشته به طوری که فتوای عرب بوی عرب می دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می دهد و فتوای شهری، بوی شهری می دهد.

تصویب و تخطئه به چه معناست؟

پرسش

تصویب و تخطئه به چه معناست؟

پاسخ

در اصول فقه اسلامی، دو اصطلح به نامهای «تصویب و تخطئه» وجود دارد. «تصویب» از آن «اشاعره» از اهل سنت، و «تخطئه» از آن شیعه است. مقصود از این دو اصطلاح آن است که آیا هر مجتهدی در استنباط خود مصیب است و به واقعیت دست یافته و یا ممکن است برخی از آراء او عین حقیقت و برخی دیگر مخالف آن باشد؟.

در موردی که حکم مسأله به گونه ای در کتاب و سنت وارد شده و خود شریعت حکم آن را بیان کرده است، همگان خود را «مخطئه» می خوانند، زیرا حکم خدا در این صورت یکی است و هر دو مستنبط که مخالف یکدیگرند، نمی توانند مصیب باشند. قطعاً یکی در فهم مطلب دچار اشتباه و لغزش شده و حکم او خطا است و با واقع وفق نمی دهد.

سخن در مواردی است که حکم حادثه در منابع محدود فقه (البته از نظر فقهای اهل سنت) مذکور نباشد. در این موارد، فقه سنت معتقد است که تشریع احکام این حوادث به مجتهدان و فقیهان سپرده شده که با تلاش و جستجو و با توجه به اصول و مبانی خاصی که غالباً در «قیاس» ، «استحسان» ، «مصالح و مفساد» و « سدالذرایع» خلاصه می شود، به تشریع احکام الهی پرداخته و در این مورد، تخطئه مفهومی نخواهد داشت، بلکه مجتهد تا بر رأی خود باقی است، حکم الهی همان بوده و واقعیتی جز تشخیص مجتهد نخواهد داشت.

خلاصه «تصویب» و «تخطئه» در «احکام منصوص»، معنی مفهومی ندارد و هیچ فرقه و گروهی را نمی توان «مصوّبه» خواند و گفت آراء هر مجتهد و فقیهی، عین

حقیقت است، بلکه «تصویب» در موردی است که حکم حادثه در منابع محدود بیان نشده و تشخیص آن به فقهای عصر در چهار چوبه یک رشته محاسبات و مقیاسات واگذار شده باشد. در این جا، نظر هر مجتهدی عین حقیقت خواهد بود و اجتهاد در این شرائط از منابع احکام خواهد بود نه ابزار شناخت آن.

شیخ طوسی در کتاب ›عدّه الاصول»، به روشنی مورد اختلاف در تصویب و تخطئه را بیان کرده و می گوید: ابو علی و ابو هاشم و ابو الحسن و اکثر متکلمان و فقهای اهل سنت «مصوبه» می باشند. آنگاه در تعیین محل نزاع می گوید:

«واعلم ان الاـ صل فی هذه المسأله القول بالقیاس والعمل با خبار الاحاد، لان ما طریقه التواتر و ظواهر القرآن، فلا خلاف بین اهل العلم ان الحق فیما هو معلوم فی ذلک» (عده الاصول، ۲/۱۱۳ ۱۱۴)

این عبارت، روشنگر مقصود از «تصویب» است و اینکه مورد این نظر جائی است که دلیلی از شرع نرسیده باشد. چون قیاس و برخی از اقسام خبر واحد (نه همه اخبار آحاد) نزد شیخ طوسی حجت نیست، این دو را به عنوان مثال آورده است.

شناخت در موردی صدق می کند که در خارج از محیط شناخت، واقعیتی در کتاب و سنت و یا مراتب علم الهی مانند «لوح محفوظ» وجود داشته باشد. ولی آنجا که جز در محیط اندیشه، و جز در محدوده تلاش او حقیقتی در کار نباشد، در این صورت «اجتهاد» ا زصورت ابزار شناخت به منابع شناخت، و فقیه از قانون شناس به مقنن و قانون گذار، تبدیل می شود.

در حالی که جریان در فقه شیعه در موضوع «اجتهاد» و هم موضوع

تصویب و تخطئه به شکل دیگر است. در این مکتب، احکام تمام حوادث و رویدادها اعم از آنچه که رخ داده و یا وقوع آن مترقب است در منابع وسیع اسلامی بیان شده و شریعت الهی به صورت کامل در اختیار فقهاء و مجتهدان قرار گرفته است و آنان باید با تلاش و پی گیری خاصی به استخراج احکام بپردازند. البته د راین راه، گاهی مصیب، و گاهی خطا کارند اما معذور؛ و حق تقنین و تشریع به احدی حتی در پرتو یک رشته مبانی استنباطی مانند «قیاس و استحسان» واگذار نشده است.

مقصود از خارج فقه و اصول چیست ؟

پرسش

مقصود از خارج فقه و اصول چیست ؟

پاسخ

اصول فقه مجموعه قواعد و اصولی است که در استنباط احکام شرعی از منابع اصلی مورد استفاده قرار می گیرد.

مقصود از «خارج فقه» این است که مجتهدی که درس خارج فقه می گوید، درسش را منحصر به یک کتاب خاص نمی کند و به طور اجتهادی ادلّه و نظرات مربوط به موضوعات فقهی را مورد بحث و بررسی قرار داده و ردّ و اثبات می کند و نتیجه می کند و از این طریق دانش پژوهان نیز به تدریج قوّه اجتهاد را به دست می آورند. درس خارج در حقیقت بیان اجتهادی مطالب و دفاع از آن در حضور فضلا و کسانی است که نیروی نقد مطالب استاد رادارند.

تاریخچه علم اصول

بنیان گذاران علم اصول چه کسانی بودند و چرا این علم رواج یافت؟

پرسش

بنیان گذاران علم اصول چه کسانی بودند و چرا این علم رواج یافت؟

پاسخ

مهم ترین علمی که در مقدمه علم فقه ضروری است آموخته شود، علم اصول فقه است که از علوم ابتکاری مسلمانان است. علم اصول در حقیقت "علم دستور استنباط" است. این علم روش صحیح استنباط از منابع فقه را به ما می آموزد. از این رو علم اصول مانند علم منطق یک علم "دستوری" است و به "فنّ" نزدیک تر است تا علم، یعنی در این علم درباره یک سلسله "بایدها" سخن می شود، نه درباره "است ها".

نظر به این که رجوع به منابع و مدارک فقه به گونه های خاص ممکن است صورت گیرد و احیاناً منجرّ به استنباط های غلط گردد که بر خلاف نظر شارع اسلام است، ضرورت دارد در یک علم خاص از روی ادلّه عقلی و نقلی تحقیق شود که راه

استنباط صحیح احکام را به ما بیآموزد.

در مورد آغاز پیدایش علم اصول و سیر تحوّل آن در طول قرون و شخصیت های معروف یان علم و کتاب های مشهوری که درباره این علم نوشته شده، سخن بسیار است و آشنایی با آن ها به صورت کلی لازم است.

ابن خلدون در مقدمه خود گفته است: اوّلین کسی که در علم اصول کتاب نوشت، شافعی (احمد بن ادریس، متوفای ۲۰۴) بود که کتاب معروف خود به نام "الرساله" را نوشت و در آن درباره اوامر و نواهی و بیان و خبر و نسخ و قیاس منصوص العله بحث کرد. پس از او علمای حنفیه در این باره کتاب نوشتند، ولی مرحوم سید حسن صدر(ره) در کتاب "تأسیس الشیعه لعلوم

الشریعه" نوشته است: قبل از شافعی، مسائل اصول از قبیل اوامر و نواهی و عام و خاص و غیره مطرح بود و درباره هر یک از آن ها علمای شیعه رساله نوشته بودند.

می توان گفت عناوینی از قبیل عام و خاص، ناسخ و منسوخ، مجمل و مبین و ... در کلمات امیرالمؤمنین و دیگر ائمه وجود داشته و نطفه علم اصول توسط آنان بسته شده است.

در خطبه اوّل نهج البلاغه آمده است: "اکنون کتاب پروردگار شما میان شما است. حلال و حرامش آشکار و فریضه ها و مستحبات و ناسخ و منسوخ و مباح و ممنوع و خاص و عام و مطلقات و متشابهات در آن آمده است".

در خطبه ۲۰۸ شبیه این مطالب آمده، از ائمه اطهار(ع) روایت شده است: "علینا إلقاء الأصول و علیکم أن تفرّعوا؛ بر ما است که قواعد و کلیّات را بیان کنیم و بر شما است که آن قواعد و کلیات را پر فروغ و جزئیات تطبیق دهید".

تألیف کتاب اصولی برای اولین مرتبه بنابر قول ابن خلدون توسط محمد بن ادریس شافعی بوده است، گرچه برخی اولین کتاب اصولی را به قبل از ایشان یعنی به قاضی ابو یوسف، شاگرد ابوحنیفه نسبت داده اند. ابن خلکان گفته است: اوّلین کسی که در اصول فقه کتاب نوشت، ابویوسف بود که طبق مذهب استادش ابوحنیفه آن را تألیف کرد.

امّا در خصوص تدوین کتاب اصولی توسط عالمان شیعی می توان گفت: اولین کسی که در این زمینه نگاشت، حسن بن علی بن ابی عقیل، صاحب کتاب "التمسک بحبل آل الرسول" استکه در ابتدای غیبت کبری آن را نوشت. پس از او "ابوعلی

محمـد بن احمـد بن جنیـد اسـکافی" که از بزرگان و افاضل امامیه بود، در فقه و اصول و کلام تصـنیفاتی داشت. ایشان اسـتاد شیخ مفید و معاصر شیخ کلینی بود که در سنه ۳۸۱ در ری درگذشت.

پس از وی شـیخ مفید و بعد از او سید مرتضی، ملقب به علم الهدی (متوفای ۳۳۶) و پس از او شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسـین بن علی الطوسـی(متوفای ۴۶۰) و سـلّاربن عبـدالعزیز دیلمی صـاحب کتـاب "التقریب فی اصـول الفقه" (متوفـای ۴۳۶) کتاب های پرارزشی در علم اصول نوشته اند.

البته علم اصول که در ان زمان مطرح بود مانند این زمان گسترده و مشروح نبود.

فایده علم اصول

فایده و ضـرورت علم اصول بر کسی مخفی نیست، زیرا استنباط احکام شرعی و فقهی منوط به فهم آیات و روایات و اجماع و عقـل و قیاس و اسـتحسان و ... مطالبی از این قبیل است. فقیه بایـد مطالبی درباره محکم و متشابه، مجمل و مبین، ظاهر و نص، تخصیص و تخصّص، انواع اجماع و شهرت، ادله عقلیه و انواع روایات بداند تا بتواند از لابه لای آیات و روایات احکام شرعی و وظایف بندگان بفهمد و استنباط کند. بنابراین دانستن علم اصول از باب مقدّمه و مبنای استنباط لازم و ضروری است.

انتقادات اهل حدیث و اهل رأی و قیاس، از همدیگر چه بود؟

پرسش

انتقادات اهل حدیث و اهل رأی و قیاس، از همدیگر چه بود؟

پاسخ

اهل حـدیث بر اهل رأی و قیاس انتقاداتی داشـتند، با ذکر یک سلسـله مثالها روشن می کردند که اعتبار به رأی و قیاس، انسان را در کشف احکـام شـرعی دچـار انحراف و اشـتباه می کنـد و اهـل رأی و قیـاس نیز متقابلاًـ آنهـا را به اعتماد به یک سلسـله احادیث منقوله که اعتبار و درستی آنها روشن نیست متهم می کردند.

عامل رشد و نفوذ طرز فکر اخباری گری چیست؟

پرسش

عامل رشد و نفوذ طرز فکر اخباری گری چیست؟

پاسخ

یـک چیز که بـاعث رشـد و نفوذ طرز فکر اخبـاری در میـان مردم عوام می شود آن جنبه حق به جـانب عوام پسـندی است که

دارد، زیرا صورت حرف این است که می گویند: ما از خودمان حرفی نداریم، اهل تعبد و تسلیم هستیم، ما جز قال باقر(ع) و قال صادق(ع) سخنی نداریم از خودمان حرف نمی زنیم، حرف معصوم را می گوییم.

شیخ انصاری در فرائدالاصول مبحث «برائت و احتیاط» از سید نعمت الله جزایری که مسلک اخباری دارد نقل می کند که می گوید:

آیا هیچ عاقلی احتمال می دهد که در روز قیامت یک بنده ای از بندگان خدا را (یعنی یک اخباری را) بیاورند و از او بپرسند تو چگونه عمل می کردی و او بگوید به فرمایش معصومین عمل می کردم و هر جا که کلام معصوم نبود احتیاط می کردم آنوقت یک همچو آدمی را ببرند به جهنم و از آن طرف یک آدم لاقید و بی اعتنا به سخن معصوم (یعنی یک نفر اصولی و پیرو مسلک اجتهاد) را که هر حدیثی را به یک بهانه طرد می کند ببرند بهشت!! حاشا و کلّا.

جوابی که مجتهدین می دهند این است که این گونه تعبد و تسلیمها، تسلیم به قول معصوم نیست، تسلیم به جهالت است. اگر واقعاً محرز بشود که معصوم سخنی گفته ما هم تسلیم هستیم ولی شما می خواهید جاهلانه به هر چه می شنوید تسلیم شوید.

اجتهاد یعنی چه و سابقه تاریخی آن در استنباط احکام چگونه است؟

پرسش

اجتهاد یعنی چه و سابقه تاریخی آن در استنباط احکام چگونه است؟

پاسخ

اجتهاد یعنی کوشش عالمانه با متد صحیح، برای درک مقررات اسلام، با استفاده از قرآن، روایات، اجماع و عقل. و اجتهاد و تفقه که نیروی محرکه اسلام نام گرفته، یکی از موجبات جاوید ماندن اسلام است، زیرا از همین راه می توان حکم هر موضوعی را از قرآن و روایات استخراج کرد و به این وسیله از قوانین دیگران بی نیاز بود.

کسانی که با تاریخ فقه اسلامی آشنائی دارند، می دانند که اجتهاد، حتی در زمان خود پیامبر گرامی و سائر پیشوایان دیگر نیز بر قرار بوده است، چه رسد به زمانهای بعد. البته باید توجه داشت که اجتهاد در آن زمان، با زمان ما فرق بسیار داشته است.

اجتهاد در آن زمان بسیار روشن بود، و بیشتر شامل نقل و حفظ احادیث می شد. در آن عصر قرائنی که می توانست فهم احادیث را آسان کند، فروان بود. و به علاوه، در مواردی که آیه یا روایت پیچیدگی و ابهام داشت، می توانستند از شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و یا امام (ع) سئوال کنند تا شک و تردید و ابهام را از خود دور سازند. اما هر چه از آن زمانها دورتر می شویم، بر اثر اختلاف آراء و روایات و نیز مشکوک بودن حال برخی از راویان، اجتهاد جنبه فنی به خود گرفته و نیاز امت اسلامی به اجتهاد زیادتر و دائره آن وسیع تر گردیده است.

برای این که بدانیم اجتهاد در میان یاران پیامبر گرامی وجود داشته، کافی است از میان روایات زیاد، به مفاد دو روایت ذیل

توجه کنید.

۱ هنگامی که «معاذبن جبل» از طرف رسول

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به یمن می رفت، آن حضرت به او فرمود: در مواردی که می خواهی داوری کنی از چه مدارکی استفاده می کنی؟

گفت: از آیات قرآن مجید.

پیامبر فرمود: اگر درباره موردی که می خواهی قضاوت کنی، آیه ای که خصوص حکم آن مورد را بیان کرده باشد نیافتی چه می کنی؟ گفت: از احادیثی که از شما شنیده و در دست دارم استفاده می کنم.

حضرت فرمود: اگر در آن مورد، حدیث به خصوصی نشنیده باشی، چه خواهی کرد؟ گفت: اجتهاد می کنم، یعنی از کلیات و قواعدی که از آیات قرآن و روایات شما در دست دارم، حکم آن مورد مخصوص را استنباط می کنم.

رسول اکرم(ص) خوشحال شد و فرمود: سپاس خدایی را که فرستاده پیامبر خود را به راهی موفق داشته که آن راه مورد رضایت پیامبر او است (فهرس شیخ/۴۱)

۲ امام باقر(ع) به «ابان بن تغلب» که یکی از یاران فقیه و دانشمند آن حضرت بوده است، فرمود: ابان، در مسجد مدینه بنشین، و فتوی بده، من دوست دارم که افرادی مثل تو در بین دوستان و شیعیانم باشند (طبقات کبری، **۲/۳۴۷**)

واضح است که منظور از فتوی این نیست که فقط به نقل روایت اکتفاء شود. مقصود این است که در هر مورد که آیه یا روایت وارد شده، یعنی حکم آن مورد خاص در آیه یا روایتی ذکر شده است، طبق آن آیه یا روایت فتوی دهد. اما در موردی که آیه یا روایت در خصوص آن مورد وارد نشده است، از آیات و روایات کلی تر و قواعد عامه ای که از جانب امام(ع) صادر شده است، حکم آن مورد را استنباط و

استفاده نموده و فتوی بدهد، همانطور که خود ائمه (ع) فرموده اند:

«علینا القاء الا صول و علیکم التفریع» (وسائل الشیعه، ۱۸/کتاب قضاء باب ۶ ، حدیث ۵۱ و ۵۲)

[ما قواعد و کلیتی را برای شما بیان می کنیم، تا شما موارد جزئی و خصوصی را از آن قواعد و کلیات استفاده و استنباط کنید و کلیات را بر موارد تطبیق نمائید]

فقیه، استخراج کننده قوانین الهی است، احکام خدا را از منابع چهار گانه آن ستنباط کرده و در اختیار مردم می گذارد. فقیه د رنظام اسلامی مقنن و قانون گذار نیست، نه قانونی را وضع می کند و نه قانونی را ابطال می نماید. ولی از آنجا که شناخت قوانین خدا از منابع آن، نیاز به تخصص و صلاحیت علمی دارد، مجتهد بر اثر کسب یک رشته صلاحیتها می تواند احکام الهی را از کتاب و سنت، و عقل و اجماع، استنباط نماید، و دیگران را از زحمات فروانی آسوده سازد.

وظیفه مجتهد، در قانون شناسی و استنباط احکام از مدارک آن، خلاصه می گردد. «اجتهاد» فقط ابزار شناخت قانون است و با کار برد آن، می توان حق را از باطل، قانون را از غیر قانون باز شناخت.

در فقه شیعه بیش از دیگر مذاهب فقهی اسلامی به این مسأله اهمیت داده شده است و فقهای شیعه برای خود مقامی نمی دانند جز عالمان به احکام الهی و استنباط کنندگان قوانین خدا از دلائل موجود. همچنین اجتهاد را فقط وسیله «تشخیص» و «تلاش» برای شناخت وظائف بندگان می شناسند. «اجتهاد» فقط ابزار شناخت است و هرگز از منابع قانون نیست.

فقهای شیعه، ادله چهار گانه بالاخص «سنت» رسول گرامی را که از طریق ائمه اهل بیت

رسیده است و سنت خود ائمه را که بدلیل عصمت آن بزرگواران، مهر تأیید الهی دارد برای استخراج احکام الهی و حوادث روزافزون جامعه کافی می دانند و صدق این نظریه را در طول قرون چهارده گانه اسلامی عملاً ثابت کرده اند. در این مورد، کافی است که بدانیم در یکی از جوامع حدیثی شیعه به نام «وسائل الشیعه» قریب به سی و هشت هزار حدیث فقهی وجود دارد. و اگر جامع دیگرحدیثی را به نام «مستدرک الوسائل» به آن ضمیمه کنیم، گستردگی منابع فقه اسلامی شیعی کاملاً روشن می گردد، بالاخص که در میان این احادیث یک رشته قوانین کلی و اصول جامعی وجود دارد که خود می تواند پاسخ گوی بسیاری از نیازها باشد.

در این میان، فقهای مذاهب اربعه و همچنین دیگر مذاهب فقهی چه مذاهبی که پیش از پایه گذاران آنها رواج داشته و یا پس از آن ها پی ریزی شده است «اجتهاد» را از منابع و مصادر حکم الهی می دانند و به جای اینکه از آن فقط به عنوان ابزار شناخت بهره بگیرند، آن را منبع و مصدر حکم می انگارند، و در کنار ادّله اربعه معروف(کتاب و سنت و اجماع و عقل) «اجتهاد» را نیز یادآور می شوند. دلیل آنان در این نظریه آن است که مدارک چهارگانه پاسخ گوی حوادث نامتناهی نیست، و منابع متناهی نمی تواند جواب گوی حوادث روز افزون و نامتناهی باشد، ولذا باید از اجتهاد به عنوان «مصدر و منبع» قانون بهره گرفت، البته نه هر اجتهادی، بلکه اجتهادی که بر یک رشته محاسبات و مقایسات از دیدگاه آنها مانند قیاس و استحسان مصالح و مفاسد استوار

باشد.

دانشمند عالی مقام مصری در کتاب «الوحی المحمدی» یادآور می شود که مجموع احادیث فقهی از پانصد حدیث تجاوز نمی کند (الوحی المحمدی/۲۵۰) آیا با این وضع می توان انتظار داشت که سنت نبوی به ضمیمه سه منبع دیگر، بیانگر حوادث نامتناهی باشد؟

«ابن رشد» در مقام استدلال بر استواری قیاس می گوید:

«ان الوقایع بین اشخاص الاناس غیر متناهیه والنصوص والافعال والاقرارات (تقریر النبی) متناهیه و محال ان یقابل مالایتناهی بما یتناهی» (بدایه المجتهد، ۱/۲)

[حوادثی که در میان مردم اتفاق می افتد نامتناهی است، در حالی که نصوص و همچنین فعل و تقریر پیامبر، کاملاً محدود است. و محال است نامتناهی را با متناهی پاسخ گفت].

این تعبیر از دانشمند بزرگی مانند «ابن رشد» موجب شده که دیگران نیز آن را به صورت اصل موضوعی بپذیرند. نویسنده سوری معاصر «احمد مصطفی الزرقاء» مؤلف کتاب ارزشمند «المدخل الفقهی العام»، عبارت «ابن رشد» را بازتر آورده می گوید:

«ولا یخفی ان نصوص الکتاب والسنه محدوده متناهیه و الحوادث الواقعه و المتوقعه غیر متناهیه فلا سبیل الی اعطاء الحوادث و المعاملات الجدیده منازلها و احکامها فی فقه الشریعه الا علی طریق الا جتهاد بالرأی» (المدخل الفقهی العام، ۱/۷۷)

[نصوص کتاب و سنت محدود و متناهی است و رویدادها و حوادث پیش بینی نشده نامتناهی می باشند. در این صورت برای استنباط احکام حادثه و معاملات جدید در فقه شریعت اسلام، راهی جز «اجتهاد به رأی» وجود ندارد].

اخباریین چه کسانی اند؟

پرسش

اخباریین چه کسانی اند؟

پاسخ

دانشمندانی را که در استنباط و به دست آوردن احکام از قرآن و حدیث به اجتهاد و نظر تکیه می کنند و با اعمال رای و نظر احکام را از ادله ی آنها به دست می آورند اصولیین می گویند متقابلا اخباریین آنانی اند که به نظر خود در احکام دین به ظاهر اخبار و روایاتی، که از امامان((علیهم السلام)) رسیده بدون هرگونه اجتهاد عمل می کنند و با اجتهاد مخالفند. بدون تردید اخباریین در این مسئله در اشتباهند زیرا اصولیین که راه اجتهاد را پیش گرفته اند چنین نیست که احادیث و روایات را

نادیـده انگارند تفاوتی که هست اینکه آنان قوائد علم اصول را که بسـیاری از آنها مضـمون احادیث و بسـیاری دیگر متخذ از اصول عقلایی و قواهـد محاوری مورد امضای معصومین((علیهم السـلام))می باشـد مورد نظر قرار می دهند و دقت بیشتری در معانی آیات و روایات می کنند و قرائن عقلی و نقلی را در نظر می گیرند.

اخباری به چه معناست و اخباریون چه کسانی هستند و فرق اخباری و اصولی در چیست؟

پرسش

اخباری به چه معناست و اخباریون چه کسانی هستند و فرق اخباری و اصولی در چیست؟

پاسخ

در خصوص سؤالی که بیان فرمودید، توجه به مطلب زیر حائز اهمیت می باشد :

مسـلمانانی که در صدر اسلام بودند، برای استنباط احکام اسلامی، در درجه اول به قرآن کریم رجوع می کردند؛ همانطور که الآن نیز بزرگان دین، همین کار را انجام می دهند. ولی متأسـفانه تقریباً مقارن با پیدایش "صـفویّه"، در ایران جریانی به وجود آمد، و فرقه ای ظاهر شد، که ادعا می کردند که فقط پیغمبر (و امام (حق دارند به قرآن رجوع کنند، و دیگران چنین حقی را ندارند. و باید افراد دیگر و عموم مردم، به اخبار و احادیث رجوع کنند.

این گروه (اخبـاریون) در عین حـالی که رجوع به قرآن را ممنوع کردنـد، رجوع به "اجمـاع" و "عقل" رانیز منکر شـده، جائز نشـمردند. چون ادعا می کردند که "اجماع" را اهل تسـنن، از پیش خودشان ساخته اند؛ و عقل هم به خاطر اینکه ممکن است خطا کند، قابل اعتماد نیست. بنابراین تنها منبع برای رجوع انسانها، اخبار و احادیث می باشد، به همین دلیل است که این گروه "اخباریون" نامیده شدند. (و به هر کدام از "اخباریون" نیز می توان گفت "اخباری" یا "اخباری مسلک".)

این گروه به خـاطر انکار حق رجوع به قرآن، و انکار حجّیت اجماع و عقل، اساساً "اجتهاد" را هم منکر شدنـد، زیرا "اجتهاد" به معنـای فهم دقیـق و اسـتنباط عمیـق است؛ و روشن است که فهم عمیـق، بـدون اسـتفاده از عقـل و اسـتنباط غیر ممکن است. بنابراین اخباریون معتقد بودند که مردم بدون مراجعه به مراجع و

مجتهدین، باید خودشان مستقیماً به اخبار و احادیث رجوع کنند. همانطور که مردم عوام به توضیح المسایل رجوع می کنند، و مسایل خود را دریافت می کنند.

سردسته "اخباریون" فردی به نام "امین استرآبادی"، و اهل ایران بود. او سالها مجاور مکه و مدینه زندگی می کرد. و کتاب معروفش نیز به نام "فوائد مدینه" می باشد، که در آن عقاید خود را ذکر کرده است.(۱)

در مقابل اخباریه، "اصولیون" و پیروان مکتب اجتهاد قرار دارند، که احکام را از "کتاب و سنت و اجماع و عقل" استنباط می کنند. و معتقدند که تنها اخبار و روایات نمی تواند مصدر همه تکالیف، و جوابگوی همه نیازهای جامعه، در هر عصر و زمان باشد. پیش از غیبت امام عصر(، وظایف مکلفین شیعه از سوی امامان(، به صورت شفاهی یا کتبی، مستقیماً یا توسط اصحاب و شاگردان، ابلاغ می گردید. و به ظواهر آن عمل می شد، و مشکلی پیش نمی آمد. اما بعد از غیبت امام عصر(و باگذشت زمان، و پیدا شدن مسایل و مباحث جدیدی که در عهد ائمه(مبتلا به نبوده است، و بعد از آنکه اخبار و روایات جعلی توسط دشمنان ساخته شد، گروهی از فقهای شیعه، ظواهر قرآن و روایات را برای پیدا کردن حقایق احکام الهی و صدور فتوی، کافی ندیدند، و کمر به اجتهاد و تحقیق بستند؛ و به علم کلام و اصول، و علوم عقلی روی آورند، و احکام شرع را با احکام عقل تطبیق نمودند. این فقها را "اصولی" می گفتند. (۲)

خداوند متعال همه ما را با معارف ناب اسلام آشنا بفرماید؛ ان شاءا...

منابع و مآخذ:

۱.آشنایی با علوم

اسلامی، شهید مطهری "اعلی ا... مقامه"، قسمت اصول فقه، ص۱۲ به بعد

۲.دائره المعارف تشیع، جلد ۲ ص۷

اخباری به چه گروهی از علماء گفته می شود؟ آیا پیروی از آنان صحیح است؟

پرسش

اخباری به چه گروهی از علماء گفته می شود؟ آیا پیروی از آنان صحیح است؟

پاسخ

اخباریان به گروهی از عالمان شیعی گفته می شود که به پیشوایی محمد امین استرآبادی متوفای ۱۱۳۳ هجری، در مقابل اصولیان قد علم کرده اند، که به اخبار و روایات اهل بیت (ع) پیش از عقل و ظواهر آیات با برکات قرآن در مقام استنباط احکام فقهی اهمیت می دادند، و در بسیاری از مسائل فقهی و اصولی با مجتهدان اصولی، اختلاف عقیده داشته اند، که شمار این اختلاف نظرهای عمده را ۱۱ تا ۸۶ مورد شمرده اند. که علاقمندان را به مطالعه کتابهای "الاجتهاد و الاخبار" استاد کل وحید بهبهانی، و "فاروق الحق" سید محمد دزفولی ارجاع می دهیم. و ظاهرا پیروی از اخباریان میانه رو معاصر اشکالی نخواهد داشت.

فرق بین اصولیین و اخباریین در چیست ؟

پرسش

فرق بین اصولیین و اخباریین در چیست ؟

پاسخ

}اصولیین بر کاربرد عقل در استنباط احکام شرعی تکیه دارند و با علم اصول - که مجموعه ای از مباحث عقلیاست - به سراغ فقه می روند؛ ولی اخباری ها تنها با نقل و احادیث بدون کاربرد اصول تأکید دارند.{

اخباری گری یعنی چه؟ آیا تمسک به احادیث اخباری گری است؟ آیا حدی برای استفاده از تعقل وجود دارد تا از اخباری گری خارج شویم؟

پرسش

اخباری گری یعنی چه؟ آیا تمسک به احادیث اخباری گری است؟ آیا حدی برای استفاده از تعقل وجود دارد تا از اخباری گری خارج شویم؟

پاسخ

مهمترین شاخصه اخباری گری آن است که فهم قرآن را ویژه معصومان(ع) می دانند لذا فقط به روایات استناد می کنند و تنها به ظاهر لفظی روایات اکتفا می کنند، لذا اگر ما در صورت آشنایی با تفسیر، نخست به آیات مراجعه کنیم و یا از عقلی که نتایج قطعی آن نزد عاقلان ثابت است، اگر بهره مند شویم می توانیم برخی روایات ضعیف یا جعلی را تشخیص بدهیم و یا استفاده های بیشتر از ظاهر احادیث داشته باشیم.

برای توضیح بیشتر می توان گفت مسلک اخباری از اهل سنت گرفته شده و باید ریشه آن را در میان آنان جستجو کرد. به طوری که ابن خلدون در مقدمه ی خود می نویسد: بعد از آنکه عمل به رأی و قیاس که از زمان ابوحنیفه و هم به وسیلهَ او پدید آمده بود، در عراق شیوع یافت، جمعی از علماء اهل سنت به مخالفت با اساس آن برخاستند و عمل به آن را باطل شمردند، این عده را «ظاهریه» می خوانند.

به هر جهت فرقه ظاهریه تقریباً همانند مسلک اخباری است که در میان شیعه به وجود آمدند. به همین جهت اخباریین را ظاهریه هم می گویند.

در مقابل اصولیین (علم اصول فقه می باشند) که ادلهَ استنباط و استخراج احکام شرعیه را چهار چیز: کتاب، سنت، عقل و اجماع می دانند، اخباریین فقط دو دلیل اول را مدرک گرفته اند و می گویند برای فهم اخبار و استنباط احکام، کتاب و سنت

کافی است. بلکه به طوری که خواهیم گفت عده ای از آنها پا را فراتر گذارده ، عمل کردن به ظواهر کتاب را هم جایز نمی دانند و معتقدند که ظواهر کتاب برای غیرمعصوم حجت نیست بنابراین فقط سنت یعنی اخبار را مناط و مدرک تحصیل احکام شرعی می دانند.

اخباریین بر اثر مخالفت با مجتهدین فرقه های زیادی پیدا کرده اند و بر خی تا ۸۶ فرق ذکر کرده اند.

ولی باید دانست که برخی از این فرقه های ساختگی علمای اخباری است که خواسته اند دامنه اختلافات را با مجتهدین توسعه داده و به عرض و طول اهمیت سلک خود بیفزایند و در نزد عوام وجهه حق به جانب به خود بگیرند. مثلاً می گویند، علمای اصول پیروی مجتهد را مانند امام واجب می دانند در صورتی که آنها بر امام خطا روا نمی دارند ولی مجتهد را جایزالخطا می دانند. در صورتی که مجتهدین امام را معصوم می دانند و جز او کسی را به این صفت نمی شناسند و وجوب اطاعت و پیروی امام(ع) در حال اختیار، امری واقعی می دانند؛ ولی پیروی از مجتهد را در ظاهر و حالت اضطرار و از روی ناچاری و در زمینه دسترسی نداشتن به امام واجب می شمارند.

موارد اختلاف اخباری و اصولی

علت اینکه مجتهدین و پیروان آنها را اصولی می گویند این است که آنها علم اصول را اساس اجتهاد می دانند، مقابل آنها «اخباری» است که فقط به اخبار نظر دارد.

اما موارد اختلاف:

۱ــ «اصولی» عقل را در ادراک حسن و قبح اشیاء حجت می داند به خلاف اخباری.

۲ــ «اصولی» ادله احکام دین را در چهار

چیز می داند: کتاب، سنت، عقل و اجماع ولی اخباری فقط کتاب و سنت و بعضی از آنها فقط سنت را دلیل می داند.

۳ــ «اصولی» تقلید ابتدایی از میت را حرام می داند و می گوید اجتهاد او با مرگش زایل شده ولی اخباری تقلید میت را جایز دانسته و می گوید حق با موت و حیات تغییر نمی کند.

۴ــ «اصولی» اجتهاد را واجب عینی یا کفایی می داند ولی اخباری آن را حرام می داند.

۵ــ اخباری مدعی است که اخبار کتب چهارگانه یعنی کتاب های، اصول کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضره الفقیه قطعی الصدور است یعنی همه آنها بدون استثناء از معصوم صادر شده است بنابراین احتیاج به علم رجال نداریم ولی اصولی احتیاج به علم رجال را جایز می داند (و می گوید همه اخبار این کتب قطعی الصدور نیست)

۶ــ «اصولی» می گوید برای رسیدن به واقع در جایی که دسترسی به علم نیست باید از ظن مجتهد پیروی کرد و ظن مجتهد چون متکی به ادلهً علمی و آیات و اخبار است به منزله علم است ولی اخباری می گوید ظن حجت نیست و باید در تمام موارد علم قطعی پیدا کرد.

۷ــ اصل اباحه در نزد اصولی حجت است ولی اخباری حجت نمی داند.

۸ــ اخباری خبر واحد را به علت اینکه مفید قطع و یقین نیست حجت نمی داند.

۹ــ اخباری می گوید که شخص مکلف به مجرد استماع آیه ای یا حدیثی به ادعای اینکه منظور را فهمیده ام، می تواند به آن عمل کند.

۱۰ــ اخباری عمل به ظن را در موضوعات جایز می داند نه در خود احکام و ماهیات

عبادات.

به نقل از : دواش، علی، وحید بهبهانی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۷۳ _ ۸۴.

اخباری به چه معناست؟ و اخباریون چه کسانی هستند؟ و فرق اخباری و اصولی در چیست؟

پرسش

اخباری به چه معناست؟ و اخباریون چه کسانی هستند؟ و فرق اخباری و اصولی در چیست؟

پاسخ

در خصوص سؤالی که بیان فرمودید، توجه به مطلب زیر حائز اهمیت می باشد :

مسلمانانی که در صدر اسلام بودند، برای استنباط احکام اسلامی، در درجه اول به قرآن کریم رجوع می کردند؛ همانطور که الآن نیز بزرگان دین، همین کار را انجام می دهند. ولی متأسفانه تقریباً مقارن با پیدایش "صفویّه"، در ایران جریانی به وجود آمد، و فرقه ای ظاهر شد، که ادعا می کردند که فقط پیغمبر (و امام (حق دارند به قرآن رجوع کنند، و دیگران چنین حقی را ندارند. و باید افراد دیگر و عموم مردم، به اخبار و احادیث رجوع کنند.

این گروه (اخباریون) در عین حالی که رجوع به قرآن را ممنوع کردند، رجوع به "اجماع" و "عقل" رانیز منکر شده، جائز نشمردند. چون ادعا می کردند که "اجماع" را اهل تسنن، از پیش خودشان ساخته اند؛ و عقل هم به خاطر اینکه ممکن است خطا کند، قابل اعتماد نیست. بنابراین تنها منبع برای رجوع انسانها، اخبار و احادیث می باشد، به همین دلیل است که این گروه "اخباریون" نامیده شدند. (و به هر کدام از "اخباریون" نیز می توان گفت "اخباری" یا "اخباری مسلك".)

این گروه به خاطر انکار حق رجوع به قرآن، و انکار حجّیت اجماع و عقل، اساساً "اجتهاد" را هم منکر شدند، زیرا "اجتهاد" به معنای فهم دقیق و استنباط عمیق است؛ و روشن است که فهم عمیق، بدون استفاده از عقل و استنباط غیر ممکن است. بنابراین اخباریون معتقد بودند که مردم بدون مراجعه به مراجع و

مجتهدین، باید خودشان مستقیماً به اخبار و احادیث رجوع کنند. همانطور که مردم عوام به توضیح المسایل رجوع می کنند، و مسایل خود را دریافت می کنند.

سردسته "اخباریون" فردی به نام "امین استرآبادی"، و اهل ایران بود. او سالها مجاور مکه و مدینه زندگی می کرد. و کتاب معروفش نیز به نام "فوائد مدینه" می باشد، که در آن عقاید خود را ذکر کرده است.(۱)

در مقابل اخباریه، "اصولیون" و پیروان مکتب اجتهاد قرار دارند، که احکام را از "کتاب و سنت و اجماع و عقل" استنباط می کنند. و معتقدند که تنها اخبار و روایات نمی تواند مصدر همه تکالیف، و جوابگوی همه نیازهای جامعه، در هر عصر و زمان باشد. پیش از غیبت امام عصر(، وظایف مکلفین شیعه از سوی امامان(، به صورت شفاهی یا کتبی، مستقیماً یا توسط اصحاب و شاگردان، ابلاغ می گردید. و به ظواهر آن عمل می شد، و مشکلی پیش نمی آمد. اما بعد از غیبت امام عصر(و باگذشت زمان، و پیدا شدن مسایل و مباحث جدیدی که در عهد ائمه(مبتلا به نبوده است، و بعد از آنکه اخبار و روایات جعلی توسط دشمنان ساخته شد، گروهی از فقهای شیعه، ظواهر قرآن و روایات را برای پیدا کردن حقایق احکام الهی و صدور فتوی، کافی ندیدند، و کمر به اجتهاد و تحقیق بستند؛ و به علم کلام و اصول، و علوم عقلی روی آورند، و احکام شرع را با احکام عقل تطبیق نمودند. این فقها را "اصولی" می گفتند. (۲)

خداوند متعال همه ما را با معارف ناب اسلام آشنا بفرماید؛ ان شاءا...

منابع و مآخذ :

.۱

آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری "اعلی ا... مقامه"، قسمت اصول فقه، ص۱۲ به بعد

دائره المعارف تشیع، جلد ۲ ص۷

مسایل اصولی

با توجه به آیه ۶ سوره حجرات از چه نظر خبری که فاسق بیاورد نیاز به تحقیق دارد؟

پرسش

با توجه به آیه ۶ سوره حجرات از چه نظر خبری که فاسق بیاورد نیاز به تحقیق دارد؟

پاسخ

خداوند در آیه ۶ سوره حجرات می فرماید: ای مؤمنان اگر فرد فاسقی خبری برایتان آورد،]در آن بررسی کنید. مبادا نادانسته به قومی زیان رسانید، آن گاه به خاطر کاری که کرده اید پشیمان شوید.

بسیاری از مفسرین شأن نزول این آیه را در مورد "ولیدبن عقبه می دانند و معتقدند که قرآن در این آیه ولیدبن عقبه را فاسق معرفی می کرده است زیرا پیامبراکرم ولیدبن عقبه را برای جمع آوری زکات از قبیله "بنی المصطلق اعزام کرد، وقتی که اهل قبیله فهمیدند، با خوشحالی به استقبال او آمدند. ولی از آنجایی که میان ولید و آنها در جاهلیت خصومت شدیدی بود، ولید تصور کرد که آنها به قصد کشتن او آمده اند، خدمت پیامبر۹ بازگشت و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! پیامبر۹ ناراحت شد و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، در این موقع این آیه نازل شد که "هرگاه فاسقی خبری آورد، درباره آن تحقیق کنید...".(مجمع البیان مرحوم طبرسی ج ۹، ص ۱۹۸، نشر ناصر خسرو.)

ولیدبن عقبه بن ابی معیط برادر مادری عثمان بن عفان بود که بعد از نزول آیه مذکور، به فاسق مشهور شد.

بعد از شأن نزول آیه این توضیح لازم است که مسأله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می دهد، به طوری که اگر مسئله حجیت خبر عادل یا موثقی از جوامع انسانی حذف شود، بسیاری از میراث های علمی گذشته و اطلاعات مربوط به جوامع بشری و حتی مسائل زیادی از آن چه امروز در جامعه خود با آن سر

و کار داریم به کلی حذف خواهد شد.

ولی همـان انـدازه که حجیت و قبول خبر عـادل وثقه به زنـدگی سامـان می بخشـد، تکیه بر اخبار غیر موثق بسـیار خطرناک و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه ها شده و مصائب فراوانی به بار می آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می اندازد و انسان را به بیراهه و انحراف می کشانـد و سـرانجام مایه پشـیمانی خواهد بود; از این رو، خبری که فاسق می آورد در صورتی که به جامعه مربوط شود و بخواهیم بر اساس آن اقـدام و عملی انجام دهیم باید در مورد خبرش تحقیق و بررسـی کنیم اما اگر خبر مهم و مفیـد نباشـد نیاز به تحقیق و بررسـی نـدارد.(ر.ک تفسـیر سوره حجرات محسن قرائتی ص ۵، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن / تفسیر نمونه ج ۲۲، ص ۱۵۶، دارالکتب الاسلامیه / المیزان علامه طباطبایی ج ۱۸، ص ۳۱۱، جامعه مدرسین)

البته اگر این مطلب که این آیه به ولید بن عقبه اشاره دارد را قطعی بگیریم زیرا این مطلب در قرآن نیامده بلکه برخی مفسـران این را به عنوان شـأن نزول بیان کرده انـد، بر فرض که به طور قطع چنین باشـد و بگوییم که پیامبر۶ ولیـد بن عقبه را در زمانی که فاسق بوده برای جمع آوری زکات فرستاده است در توضیح عمل پیامبر۶ می گوییم

الف فاسق دو گونه است ۱. متجاهر بالفسق یعنی کسـی که آشـکارا گناه می کند و از این که مردم متوجه گناه او شوند، هیچ ابایی ندارد. ۲. کسی که اهل گناه

و معصیت است ولی آن را پنهانی مرتکب می شود، به گونه ای که نمی خواهد دیگران از آن آگاه شوند.

با توجه به این مطلب شاید ولید بن عقبه اهل گناه بوده ولی جزء دسته دوم بوده است و مردم از فسق او آگاهی نداشتند و گمان می کردند انسانِ عادل و بسیار خوبی است و پیامبر۶ هر چند از امور پنهان افراد هم خبر داشته ولی مأمور بوده است که ظاهر افراد را ملاک برخوردها و قضاوت های خود قرار دهد; به همین جهت محروم کردن ولید با توجه به این که در ظاهر آدم خوبی بوده است شک برانگیز می شده زیرا از طرفی پیامبر۶ نمی توانست بگوید ولید فاسق است زیرا ممکن است ولید انکار کند و مردم هم او را تأیید کنند زیرا فرض این است که فسق او آشکار نبوده کسی جز پیامبر۶ از آن آگاهی نداشته است از طرفی محروم کردن او از همه کارها هم بدون علت سبب اعتراض او و دیگران می شده است به همین جهت پیامبر۶ ظاهر حال او را ملاک عمل خود قرار داده با او مانند هر فرد مورد اطمینان دیگری برخورد کرده است تا آن که خداوند از فسق پنهان او خبر داد، و همین که نوشته اند ولید پس از نزول آیه به "فاسق مشهور شد، احتمال ما را تأیید می کند; گویا پیش از آن کسی از فسق او آگاه نبوده است

ب از آن جاکه بیش تر مردم کما بیش از گناه پرهیز نمی کنند، پیامبر۶ مجبور بوده است در

برخی موارد، به جهت کمبود نیرو، از اهل گناه نیز استفاده کند، مانند سربازانی که پیامبر۶ برای جهاد بسیج فرموده از ان ها استفاده می کرد و یا کسانی را که در امور مشابه جهاد به خدمت می گرفت همه عادل و متقی و پارسا نبودند، بلکه مردم عادی کوچه و بازار بودند که جسته و گریخته مرتکب گناه می شدند و دیگران نیز از آن آگاهی پیدا می کردند.

ج گاهی دادن برخی پُست ها به برخی افراد، در برخی شرایط خاص سبب تقویت روحیه آنان می شده است و اگر احیاناً اهل گناه بودند، به خاطر موقعیتی که داشتند سعی می کردند در ظاهر هم که شده ترک گناه و معصیت کنند; شاید پیامبر۶ چنین مطلبی را در این گونه موارد، مدّنظر داشته اند.

چرا اصولیین بحث حجیّت ظواهر آیات را مطرح کرده اند. مگر جای تردید است که یک فقیه می تواند ظواهر آیات کریمه قرآن را مورد استناد قرار دهد؟

پرسش

چرا اصولیین بحث حجیّت ظواهر آیات را مطرح کرده اند. مگر جای تردید است که یک فقیه می تواند ظواهر آیات کریمه قرآن را مورد استناد قرار دهد؟

پاسخ

این مبحث را اصولیین شیعه برای ردّ شبهات گروه اخباریین طرح کرده اند؛ اخباریین معتقدند که احدی غیر از معصومین حق رجوع و استفاده و استنباط از آیات قرآن را ندارد به عبارت دیگر: همواره استفاده مسلمین از قرآن باید به صورت غیر مستقیم بوده باشد؛ یعنی به وسیله اخبار و روایات وارده از اهل بیت.

عده ای معتقدند که: «دلالت ظواهر آیات بر مقاصد کاملاً ظنی است نه قطعی، در حالی که دلالت نصوص قرآن بر مقاصد قطعی است» آیا این سخنان درست است؟

پرسش

عده ای معتقدند که: «دلالت ظواهر آیات بر مقاصد کاملاً ظنی است نه قطعی، در حالی که دلالت نصوص قرآن بر مقاصد قطعی است» آیا این سخنان درست است؟

پاسخ

ما در بحث های مربوط به اصول فقه دلالت هر دو را قطعی دانستیم تنها با این تفاوت که گوینده ی نص نمی تواند از متن، خلاف آن را اراده کند و اگر چنین چیزی شد متهم به تناقض گویی می شود در حالی که می تواند در ظاهر چنین کاری را انجام دهد، همین طوری که گفتیم عام و مطلق بگوید در حالی که مقصود جدی آن خاص و مقید باشد و بعدها به چنین اراده خود تصریح کند.

این نظریه در میان اصولیین معروف است، در حالی که از نظر ما هر دو دلالت قطعی است، ولی باید دید رسالت ظاهر چیست تا روشن شود دلالت آن بر آن رسالتی که بر عهده دارد قطعی است یا ظنی؟

در علم اصول ثابت شده است که انسان دارای دو اراده است:

الف) اراده استعمالی.

ب) اراده جدی.

مقصود از اولی این است که لفظ را در معنی خویش به کار ببرد، ولی ممکن است هدف از این به کارگیری لفظ، یکی از امور زیر باشد:

۱. جداً خواهان آن است.

۲. از ترس طرف و خوف از مخالف این سخن را می گوید (تقیه).

۳. انگیزه او از این سخن، شوخی و مطایبه است.

رسالتی که بر دوش ظواهر است این است که ما را در جریان اراده استعمالی قرار دهد، و اما مراتب دیگر هرگز بر عهده الفاظ نیست تا ظواهر را به خاطر احتمال جدی یا تقیه یا شوخی ظنی بنامیم، این بخش از احتمالات در نص هم وجود

دارد دافع آنها اصول عقلایی است؛ یعنی راه و روش های عقلا در سخن گفتن پیوسته انگیزه ی سخن گفتن را اراده ی جدی می دانند نه خوف و تقیه و نه مطایبه و شوخی.

بنابراین ظواهر و نص در رسالتی که بر عهده دارند یک نواخت می باشند، آری نص را نمی توان بر خلاف آن حمل کرد.

شگفت آنجاست که اگر همه ی ما با یکدیگر سخن بگوییم، کلام یکدیگر را به روشنی می فهمیم و مکالمه ما حاکی از یک دلالت قطعی است نه ظنی در حالی که ما غالباً از مقاصد خود با ظواهر تعبیر می کنیم.

کسانی که دلالت ظواهر قرآن را نسبت به مقاصد، ظنی می دانند، یک نوع کاستی در شأن قرآن پدید آورده و آن را از معجزه ی قطعی به صورت معجزه ی ظنی عرضه می کنند؛ زیرا قوام اعجاز، لفظ و معناست و زیبایی لفظ از یک طرف و بلندی معنا از طرف دیگر دست به یکدیگر می دهند و اعجاز پدید می آورند. هرگاه دلالت ظواهر بر مقاصد الهی ظنی باشد، طبعاً نتیجه تابع اخس مقدمتین خواهد بود، یعنی اعجاز قرآن نیز ظنی بوده نه قطعی.

چرا گاه آنچه را عقل انسان نفی می کند، شارع نفی نمی کند؟

پرسش

چرا گاه آنچه را عقل انسان نفی می کند، شارع نفی نمی کند؟

پاسخ

این قاعده که «هر چه عقل بدان حکم کند، شرع نیز بدان حکم می کند» در صورتی مصداق می یابد که عقل مصالح و مفاسد را به تمام و کمال تشخیص دهد. ولی برخی جاها، تشخیص عقل در حدّ احتمال است. شاید بتوانیم فلسفه ها و حکمت هایی برای احکام از دیدگاه عقل بیان کنیم، امّا نمی توانیم حکمت یک حکم را منحصر در آنچه بدانیم که عقل می گوید. چه بسا حکمتهایی دیگر در میان باشد که از دید عقل پنهان است. توجّه به این نکته لازم است که عقل پس از اثبات حقانیّت دین، حلال و حرام و واجب و... را به صورت تعبّدی می پذیرد؛ زیرا در فهم علّت بسیاری از احکام ناتوان است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲۵

قاعده لاضرر در چه مواردی به کار برده می شود؟

پرسش

قاعده لاضرر در چه مواردی به کار برده می شود؟

پاسخ

براساس آنچه محققین از قاعده لاضرر استفاده کرده اند، این قاعده بر احکام اوّلی حکومت دارد; یعنی هر جا که از عمل کردن به یک حکم اسلامی ضرری لازم آید، آن حکم برداشته می شود; مثلا چنانچه وضو گرفتن باعث ضرر جانی باشد، تکلیف وضو برداشته شده تیمم جای آن را می گیرد.

حدیث لاضرر(براساس برداشت مذکور) چنین روایت شده است که مردی از انصار خانه ایی داشت و شخص دیگری(سمره بن جندب) درخت خرمایی در ملک آن انصاری داشت و گاهی برای استفاده از درخت خرمای خود، بدون اجازه وارد خانه آن انصاری می شد. او نزد پیامبر شکایت کرد. پیامبر سمره را خواست و به او فرمود که از مرد انصاری اجازه بگیرد; او امتناع کرد و به روش خود ادامه داد. پیامبر به انصاری فرمود برو و درخت او را قطع کن و نزد او بینداز; چرا که در اسلام حکم ضرری جعل نشده است.

برهان بر چند قسم است؟

پرسش

برهان بر چند قسم است؟

پاسخ

برهان بر دو قسم است: برهان لمّی و آن برهانی است که در آن از علّت پی به معلول برده می شود و برهان انّی، به برهانی گفته می شود که از معلول پی به علت برده شود.

فرق ترجیح بلامرجح و ترجح بالامرجح چیست؟

پرسش

فرق ترجیح بلامرجح و ترجح بالامرجح چیست؟

پاسخ

ترجیح بلامرجح این است که انسان چیزی را بدون مرجح بر چیز دیگر ترجیح دهد و ترجح بلامرجح این است که یکی از دو چیز بخودی خود(بدون این که کسی او را ترجیح دهد) بر دیگری رجحان یابد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا مخالفت با اوامر ارشادی موجب عقاب خواهد شد؟

پرسش

آیا مخالفت با اوامر ارشادی موجب عقاب خواهد شد؟

پاسخ

آنچه موجب استحقاق کیفر می شود و با عصمت منافات دارد، مخالفت امر و نهی مولا ـ است. مخالفت امر یا نهی ارشادی ممکن است خطرهای سهمگین به دنبال بیاورد، ولی آثار مخالفت امر و نهی مولوی را ندارد; مثلا ـ اگر پزشک به بیمار بگوید; فلان دارو را بخور یا فلان غذا را نخور، امر و نهی او ارشادی است، ولی مخالفت با این امر و نهی ارشادی ممکن است جان انسان را به خطر بیندازد.

آیا جلمه ما حمی به العقل حکمی به الشرع، آیه قرآن است؟!

پرسش

آیا جلمه ما حمی به العقل حکمی به الشرع، آیه قرآن است؟!

پاسخ

خیر هر چه عقل بدان حکم کند شرع هم بدان حکم می کند آیه قرآن نیست بلکه یک قاعده از علم اصول است و معنای آن این است که چون احکام شرعیه تابع مصالح و مفاسد است یعنی، احکام دینی پشتوانه از خیر و صلاح در امر و مفسده در نهی، دارند اگر عقل درک کرده که در یک کار مصلحت الزامی بدون مزاحم است پس نتیجتاً درک می کند که شرع آنجا حکم و جوب را جعل کرده و مقرر داشته است و اگر عقل مفسده ما الزامی بدون مزاحم را درک کرد، درک می کند که شرع حکم حرمت را در آنجا مقرر نموده است.و این نشانه ارجگذاری مقام عقل در منابع استنباطی دین است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲۳۸۵

آیا قول غیر معصوم حجت است ؟

پرسش

آیا قول غیر معصوم حجت است ؟

پاسخ

الف) حجیت قول غیر معصوم امری کاملا عادی است و در موارد بسیاری وجود دارد، از جمله:

۱- حجیت حکم قاضی،

۲- حجیت فتوای مجتهد،

۳- حجیت شهادت بینه،

۴- حجیت قول کسی که عهده دار و مسؤول چیزی است. بلکه در واقع این مسأله امری عقیدتی است و حجیت شرعی آ ن امضایی است، نهتأسیسی. لذا این گونه امور یا مسایلی مانند حجیت و اعتبار نظر کارشناس و متخصص در میان تمام ملل وجود دارد. البته باید توجه داشتهباشید که حجیت امور فوق ونیز حجیت سخن معصوم یک تفاوت اساسی دارند و آن این است که قول معصوم حجت واقعی است و ازهمین رو قول معصوم صرفا منجز است، زیرا واقعی است و هرگز خطا بردار نیست.

ولی سخن غیر معصوم حجت ظاهری است زیرا در آن احتمال خطا وجود دارد و از همین رو در صورت انطباق باواقعیت منجز است و در صورت خطا بودن معذّر می باشد.

آیا دو واژه اهم و مهم در مسائل شرعی هم وجود دارد. در چه حوزه هایی این دو واژه صادق است؟

پرسش

آیا دو واژه اهم و مهم در مسائل شرعی هم وجود دارد. در چه حوزه هایی این دو واژه صادق است؟

پاسخ

دو واژه مذکور از اصطلاحاتی است که درعلم اصول فقه مطرح شده و در برخی از مسائل فقهی مورد استفاده فقها قرار گرفته از جمله مثال های روشن آن جایی است که مسأله غصب یا واجب دیگری مانند نماز یا نجات کسی که در آتش افتاده یا غرق می شود تزاحم داشته باشد؛ یعنی گاهی برای نجات جان یک مسلمانی لازم است انسان وارد ملک دیگری بدون اجازه بشود در این گونه موارد باید ملاحظه شود که کدام یک از دو موضوع اهمیت بیشتری دارد.

در مثال فوق مسلم است که نجات یک مسلمان اهمیت بیشتری دارد لذا ورود در ملک غیر اشکال ندارد و اما در مسأله نماز خواندن اگر وقت وسعت دارد قطعا نمی تواند در ملک غیر بدون رضایت او نماز بخواند ولی اگر وقت تنگ باشد به طوری که نماز قضا می شود و جای دیگری برای نماز نیست مثل کسی که در محل غصبی زندانی است خواندن نماز اشکال ندارد.

این موارد اصطلاحا تزاحم اهم و مهم نامیده می شود.

چرا تجزی را در کنار احتیاط, تقلید و اجتهاد ذکر نکرده اند و آیا تجزی جایز است ؟ عدم ذکر تجزی آیا منافاتی با آیه لایکلف الله ندارد؟

پرسش

چرا تجزی را در کنـار احتیـاط, تقلیـد و اجتهـاد ذکر نکرده انـد و آیـا تجزی جـایز است ؟ عـدم ذکر تجزی آیـا منافاتی با آیه لایکلف الله ندارد؟

پاسخ

جواز متجزی در اجتهاد، خود یک مسأله اجتهادی است که باید با نظر کارشناسـی درباره آن بحث شود. برخی از فقها متجزی را مجاز در پیروی از نظر خود می داننـد و برخی دیگر بنا به دلایلی نظر متجزی را صائب نمی دانند؛ چرا که فقه یک مجموعه مرتبط و منسجم است و چه بسا تجزّی دیدگاهی ناقص به انسان بدهد.

رسـاله های عملیه بخش کوچکی از فقه است و موضوع متجزی بیشتر در اسـتفتاآت و کتاب های فقهی اسـتدلالی مطرح شـده است. در هر صورت اگر چنـد مجتهـد از نظر علمی برابر باشـند، شـخص مطلع می تواند با نظر خود از هر کدام که احتمال می دهد حکم مناسب تری دارد، تقلید نماید.

مراد آیه «لاـ یکلـف...» تکلیف مالایطـاق است؛ یعنی، تکلیفی فراتر از توان فرد، بر او واجب نشود؛ ولی این که تکلیفی به نظر ابتـدایی شـخص نادرست باشـد، مصداق این آیه شـمرده نمی شود. گذشـته از این که عقل دارای ضوابط و معیارهای شـناخته شده ای است که باید با آن ضوابط به بررسـی مسائل از دیدگاه عقل پرداخت؛ وگرنه تمامی مردم خود را عاقل و عقل خود را بالاـتر از همه می داننـد. اگر بنا باشـد هر کس با این تصویر ابتـدایی از عقل به جرح و تعـدیل در احکام و قوانین بپردازد، باید گفت: نه شریعت و دین باقی می ماند و نه قانونی؛ چرا که هر کس با نظر ابتدایی خود به اجتهاد و نظر می پرداخت.

مثلاً برای وضع قوانین در جوامع مختلف از کارشناسان

حقوقی و خبرگان مسائل اجتماعی بهره می برند. آنان با بحث های فراوان و مراعات مصالح و مفاسد، به وضع قانون در جنبه های مختلف می پردازند (مانند قوانین مدنی، عبور و مرور، بازرگانی و...). حال اگر بنا باشد هر فردی با دیدگاه خود به جرح و تبدیل قوانین بپردازد، به نظر شما آیا قانونی در جامعه باقی خواهد ماند؟! هر کاری نیازمند افراد متخصص و متجر در آن رشته است تا آنان بتوانند با به کارگیری روش های اصولی بهترین قوانین را وضع کنند.

در مورد استنباط احکام شرعی نیز مسأله به همین منوال است. سال ها کوشش علمی لازم است تا شخصی بتواند احکام الهی را از متون اصلی استخراج نماید. حال آیا سزاوار است که هر کسی از راه برسد و به اصطلاح با عقل خویش بدون هیچ سیر علمی و منطقی، به استنباط احکام بپردازد؟! قضاوت به عهده شما است.

تفاوت دلیل با بینه چیست.

پرسش

تفاوت دلیل با بینه چیست.

پاسخ

« تنبیه» در لغت عرب به معنای دلالت واضح و آشکار است، خواه این دلالت عقلی باشد و خواه محسوس (مفردات راغب، ماده «بین»).

«تنبیه» به این معنا در آیات فراوانی از قرآن کریم به کار رفته است مثل:

«و آتینا عیسی ابن مریم البینات» (بقره، آیه ۸۷).

«و لقد انزلنا الیك آیات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون» (بقره، آیه ۹۹).

«و فیه آیات بینات مقام ابراهیم» (آل عمران، آیه ۹۷).

بینه که جمع آن بینات است در آیات قرآن گاه صفت برای آیات واقع شده یعنی نشانه های روشن و آشکار و گاه به معنای معجزاتی که حقانیت پیامبران(ع) را به ثبوت می رساند به کار رفته است مثل آیه ۲۵ از سوره مبارکه فاطر: «جاءتهم رسلهم بالبینات و بالزبر وبالکتاب المنیر» که بینات در این آیه شریفه به معنای دلایل روشن و معجزاتی است که دلیل بر درستی و صدق مدعی نبوت است و «زبر» جمع زبور به معنای کتاب هایی است که خط آنها با استحکام نوشته شده و در اینجا کنایه از استحکام مطالب آنها است و اشاره به کتاب هایی است که قبل از حضرت موسی(ع) نازل شده و کتاب منیر اشاره به کتاب حضرت موسی(ع) و کتاب های آسمانی دیگری است که بعد از آن حضرت نازل گردیده است.

و در تفسیر دیگر «زبر» آن قسمت از کتب انبیا است که تنها محتوا پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده (مانند زبور حضرت داود) ولی «کتاب منیر» آن دسته از کتاب های آسمانی است که دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف فردی و

اجتماعی است مانند تورات و انجیل و قرآن و این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۴۰).

البته «بینه» در علوم دیگری مثل فقه و اصول نیز کار برد دارد و به معنای خاص خود آمده است. مثلا «بینه» در اصطلاح علم فقه و فقها به معنای دو شاهد عادل است چنانچه در حدیث آمده است: «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر؛ فرد مدعی باید برای اثبات ادعایش دو شاهد عادل بیاورد و اگر شاهدی نبود و یا مدعی اقامه شهود نکرد باید خود منکر این ادعا قسم بر نفی ادعای مدعی بخورد و در این صورت حق با او خواهد بود.

اما کلمه «دلیل» در لغت به معنای چیزی است که با آن با چیزی آشنا می شویم و از آن شناخت حاصل می کنیم مثل دلالت لفظ بر معنا که لفظ دلیل است و ما را با معنا آشنا می کند. حال این راهنمایی روشن و واضح است که در این صورت «تنبه» نام دارد مانند آیات الهی و اعجاز انبیا و پیام های کتب آسمانی و قرآن کریم و گاه ممکن است چندان شفاف و واضح نباشد یعنی دلالتش رسا و شفاف نباشد (مفردات راغب، ماده «دل»).

در نتیجه بین دلیل و بینه به اصطلاح منطقی، عموم و خصوص مطلق است یعنی هر بینه ای دلیل می باشد ولی هر دلیلی بنیه نیست مگر این که دلیل واضح و روشن باشد.

آیا جمله ما حمی به العقل حکمی به الشرع، آیه قرآن است؟!

پرسش

آیا جمله ما حمی به العقل حکمی به الشرع، آیه قرآن است؟!

پاسخ

خیر هر چه عقل بدان حکم کند شرع هم بدان حکم می کند آیه قرآن نیست بلکه یک قاعده از علم اصول است و معنای آن این است که چون احکام شرعیه تابع مصالح و مفاسد است یعنی، احکام دینی پشتوانه از خیر و صلاح در امر و مفسده در نهی، دارند اگر عقل درک کرده که در یک کار مصلحت الزامی بدون مزاحم است پس نتیجتاً درک می کند که شرع آنجا حکم وجوب را جعل کرده و مقرر داشته است و اگر عقل مفسده ما الزامی بدون مزاحم را درک کرد، درک می کند که شرع حکم حرمت را در آنجا مقرر نموده است.و این نشانه ارج گذاری مقام عقل در منابع استنباطی دین است.

« بخش پاسخ به سؤالات »

مقدّمه واجب چیست؟

پرسش

مقدّمه واجب چیست؟

پاسخ

مقدمه واجب یعنی کاری که انجام واجب بر آن توقف دارد که تا انسان آنرا انجام ندهد نمی تواند واجب را انجام دهد و مقدمه واجب دارای اقسام بلکه تقسیماتی است که به تفصیل از کتابهایی که در علم اصول نوشته شده بیان شده است.

عرف یعنی چه ؟ چرا بسیاری از احکام ما بر پایهء چنین اصل سستی بنا شده است , که یک روز یک چیز را می پذیرد و روز دیگر ردّ می کند؟!

پرسش

عرف یعنی چه ؟ چرا بسیاری از احکام ما بر پایهء چنین اصل سستی بنا شده است , که یک روز یک چیز را می پذیرد و روز دیگر ردّ می کند؟!

پاسخ

لغت عرف اصطلاحاً به عادت های افراد جامعه که دارای رنگ و صبغهء خاصی باشد, اطلاق می شود, مثلاً عرف مسلمانان , عرف مسیحیان , عرف ادبا و شاعران , عرف ادیبان . مناطق و مکان های مختلف عرف مخصوص به خود دارند, مانند: عرف شمالی ها, عرف بندری ها, عرف چادر نشینان , عرف بالاشهری هاو پایین شهری ها.

حال آن چه مورد بحث باید باشد, عرف متشرعه و مسلمانان است . دین داران به خاطر دین داری شان تحت تأثیر آداب دینی خود می باشند و خُلق و خوی دینی به خود گرفته اند و در مجالس و نشست و برخاست ها وگفت و گوها دارای آداب و رسومی هستند که از دین متأثر است , مثلاً در برخوردها به یک دیگر سلام می کنند یابه یک دیگر احترام می گذارند.

بعضی از موضوعات احکام شرعی توسط عرف مشخص می شود, مثلاً می گویند آب مضاف پاک کننده نیست ; حال اگر در موردی شک داریم آب مضاف شده یا نه , می گویند عرفاً یعنی نزد عرف اگر آب مضاف باشد و مردم بگویند آب مضاف است , حکم شرعی بر آن مترتب خواهد بود.

مثال دیگر, اگر کسی بخواهد مکان جدیدی را برای خود وطن قرار دهد, باید مدتی در آن جا بماند, تاعرف بگویند این آقا, این جایی شده است و از اهل آن جا حساب می

شود. در این صورت حکم وطن که تمام بودن نماز و صحّت روزه است , بر او مترتب می شود.

اما درست نیست ; احکام از جانب خدا است و بعضی ازموضوعات توسط عرف مشخص می شود.

این که هم درست نیست , حتی موضوعاتی که توسط عرف مشخص می شود, این طور نیست که یک روز چیزی پذیرفته شود و روز دیگر ردّ شود. ثانیاً تغییرموضوع اگر باعث تغییر حکم شود, اشکالی ندارد. مثلاً اگر در زمانی خرید و فروش خون هیچ منفعت محلّل وحلال نداشت و خرید و فروش آن جائز نبود, حال اگر بر اثر پیشرفت علم پزشکی , خون دارای منافع فراوانی باشد, خرید و فروش یا واگذاری و مصالحهء آن اشکالی نخواهد داشت . اگر اگر خوردن مواد چربی زا و قندزابرای انسانی ضرر نداشت , حلال خواهد بود, ولی بر اثر بیماری فشار خون یا بیماری قند, خوردن برخی چیزهاحرام است , چون به بدن ضرر می رساند.

این گونه تغییرات به جهت عوض شدن موضوع , اشکالی ندارد و موجب نگرانی نیست . درست مانند این که تا انسان سالم است , غذاهای سرخ شده و کباب و ترشی می خورد و اشکالی ندارد, اما اگر سرماخوردگی پیدا کرد, نباید غذاهای چرب یا سرخ شده و یا ترش بخورد و اگر بخورد, کار حرامی انجام داده است .

آیا قطع کشفی از اقسام قطع طریقی می باشد؟

پرسش

آیا قطع کشفی از اقسام قطع طریقی می باشد؟

پاسخ

قطع را بر دو قسم تقسیم کرده اند: قطع طریقی و موضوعی.

در قطع طریقی، قطع جزء موضوع حکم نمی باشد، مثلاً ـ اگر در روایت آمده "الخمر نجسٌ" حکم نجاست بر موضوعش بار شده و موضوع "خمر" است. در این مورد اگر کسی مایعی را ببیند و یقین کند که خمریت است، حکم نجاست بر آن مترتب خواهد بود. در این جا قطع و یقین جزء موضوع حکم نیست.

قطع موضوعی به قطعی گفته می شود که جزء موضوع حکم باشد مثلاً بگوید: معلوم الخمریه حرام". در این جا حکم حرمت بر خود خمر بار نشده، بلکه بر "معلوم الخمریه" بار شده، به این معنا اگر کسی یقین به خمیریت داشته باشد، خوردن آن حرام خواهد بود. البته فرق این دو نوع قطع در مثال دیگری واضح تر است، مثلاً اگر کسی نذر کند که هر گاه یقین داشته باشم فرزندم که در مسافرت است زنده می باشد، صد تومان به فقیر بدهم. در این مثال قطع و یقین جزء موضوع حکم است، در نتیجه هر گاه شخص یقین به زنده بودن فرزند پیدا کرد، باید صد تومان به فقیر بدهد، گرچه یقین او جهل مركّب باشد یعنی در واقع بچه او زنده نباشد، ولی او یقین به زنده بودن داشته باشد. در این صورت قطع موضوعی حتی اگر جنبه کاشفیت از واقع نداشته باشد، موضوع حکم خواهد بود. فرق اساسی بین قطع طریقی و موضوعی این است که در قطع طریقی، "صفت

قطع و یقین" جزء موضوع حکم نیست، ولی در قطع موضوعی شخص باید دارای صفت یقین باشد. اگر صفت

یقین نداشته باشد، موضوع حکم محقق نشده است.

فرق دیگر: در قطع موضوعی چیز دیگری ماننـد امـاره و بیّنه نمی توانـد جـایگزین قطـع شود، ولی در قطع طریقی می توان بر حسب ادله گمان یا بینه و اماره به جای قطع بنشـیند، مثلاً اگر فرضاً شارع بگویـد: "خبر الثقه حجه" یا "البیّنه حجه" یا "الاماره حجه" این هـا به جای قطع می نشـینند. اگر در موردی یقین داشـته باشـی که این مایع بول است یا یک یا دو نفر عادل بگویند که این مایع بول است، بایـد آن را نجس بـدانی، ولی در قطع موضوعی چیز دیگری به جای صـفت قطع نمی تواند بنشـیند. در مثال مـذکور در صورتی که یقین داشـته باشـد که بول است، نجس خواهـد بود، ولی اگر یک نفر عادل یا بیّنه بگویـد که بول است، لزومی نخواهد داشت که آن را نجس بداند.

خاصیت قطع (چه طریقی و چه موضوعی) کاشفیّت است. هر دو نوع قطع اگر جهل مرکّب نباشند، واقع را نشان می دهند و به اصـطلاح کـاشف از واقع هسـتند. در برخی از کتـاب های اصول فقه از قطع طریقی به قطع کشـفی تعبیر شـده که بر این اساس قطع کشـفی همـان قطع طریقی است. البته ممکن است برخی از اصولیون این اصـطلاح را در معنای دیگری به کار برده باشـند که باید کتاب و منبع مورد نظر را ملاحظه کرد تا معنای اصطلاحی به صورت دقیق مشخص شود.

آیا عقل در جعل و کشف حکم شرعی می تواند دخالت کند؟

پرسش

آیا عقل در جعل و کشف حکم شرعی می تواند دخالت کند؟

پاسخ

عقـل یکی از منابع چهارگانه احکام است. مقصود این است که گاهی ما یک حکم شـرعی را به توسط عقل کشف می کنیم؛ یعنی از راه استدلال و برهان عقلی کشف می کنیم که در فلان مورد، فلان حکم وجوبی یا تحریمی وجود دارد. حجیت عقل، کاشـفیت حکم شـرعی، هم به حکم عقـل ثابت است (آفتاب آمـد دلیل آفتاب) و هم به تأییـد شـرع. اساساً ما حقانیت شـرع و اصول دین را به حکم عقل ثابت می کنیم. چگونه ممکن است از نظر شرعی عقل را حجت ندانیم؟!

اصولیون و متکلمان در مورد کاشفیت عقل می گویند: چون احکام شرعی تابع و دائر مدارد حکمت ها، مصلحت ها و مفسده ها است، خواه آن مصالـح و مفاسـد مربوط به جسم باشـد یا جان، مربوط به فرد باشـد یا اجتماع، مربوط به حیات فانی باشد یا حیـات باقی، پس هر جا که آن حکمت ها وجود دارد، حکم شـرعی مناسب هم وجود دارد، و هر جا که آن حکمت ها وجود نـدارد، حکم شـرعی هم وجود نـدارد. حالا اگر فرض کنیم در مورد به خصوصـی از طریق نقل هیـچ گونه حکم شـرعی به ما ابلاـغ نشـده است، ولی عقـل به طور یقین و جزم به حکمت خاصـی در ردیف سـایر حکمت هـا پی ببرد، کشف می کنـد که حکم شارع چیست. در حقیقت عقل در این گونه موارد صغرا و کبرای منطقی تشکیل می دهد، به این ترتیب:

الف) در فلان مورد مصلحت لازم الاستیفایی وجود دارد(صغرا).

ب) هر جا که مصلحت لازم الاستیفایی وجود داشته

باشد، قطعاً شارع بی اعتنا نیست، بلکه استیفای آن را امر می کند (کبری).

ج) پس در مورد بالا حکم شرع این است که باید آن را انجام داد.

در زمان شارع هروئین و اعتیاد به آن وجود نـداشت ما در ادلّه نقلیه دلیل خاصـی درباره هروئین نـداریم. امّا به دلایل حسـی و تجربی زیان ها و مفاسد اعتیاد به هروئین محرز شده است. پی ما در این جا با عقل و علم خود به یک ملاک یعنی مفسده لازم الاحتراز در مورد هروئین دست یافته ایم. به حکم این که می دانیم چیزی که برای بشر مضر باشد و مفسده داشته باشد، از نظر شرعی حرام است؛ حکم می کنیم که اعتیـاد به هروئین حرام است. اگر ثابت شود که سـیگار سـرطان زا است، یک مجتهـد به حکم عقل حکم می کند که سیگار کشیدن شرعاً حرام است.(۱)

در این گونه موارد در واقع عقل موردی از مصادیق حکم شرعی را پیدا و کشف می کند.

مثـل این است که پزشک به مریض گفته باشـد: مطلقاً از ترشـی پرهیز کن، و خود مریض پی ببرد که فلان انار ترش است. در این جا مریض از خوردن انار اجتناب می کند، چون مصداقی از مصادیق ترشـی است و طبیب به طور کلی اسـتفاده از ترشی را ممنوع کرده بود.

بنابراین کشف حکم شـرعی توسط عقل بـدین معنا است که مصـداقی از حکم شـرعی را پیـدا می کنـد و حکم کلّی را بر آن مصـداق مترتب می کنـد. حکم کلّی شـرع در مورد جسم انسـان این است که هر چه ضـرر معتنابه به بـدن انسان داشـته باشـد، استفاده از

آن به گونه ای که آن ضرر را در پی داشته باشد، حرام است. عقل اگر دریافت که فلان گیاه سم کشنده دارد، فوراً می گوید خوردن آن از نظر شرع حرام است، گرچه در اخبار و احادیث اسمی از این گیاه برده نشده باشد.

پس عقل حکم شرعی را جعل نمی کند، بلکه موردی از موارد حکم شرع را کشف می کند. در واقع مصداق حکم شرعی را کشف میک ند. البته این در صورتی است که به طور یقینی و صد در صد ملاک حکم شرعی را کشف کند، نه به طور ظن و گمان.

پی نوشت ها:

۱. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی (اصول فقه)، ص ۵۰ ۵۳.

وجه تباین واضح و اساسی قطع طریقی با قطع موضوعی طریق در چیست؟

پرسش

وجه تباین واضح و اساسی قطع طریقی با قطع موضوعی طریق در چیست؟

پاسخ

گاهی موضوع حکم شرعی مرکّب از دو ماهیّت نیست، مثل "الخمر حرامٌ". در این قضیه موضوع حکم، خمر است. گاهی موضوع حکم مرکّب از دو ماهیّت است، مانند "معلوم الخمریه نجسٌ". در این قضیه تنها خمر موضوع نیست، بلکه علم به خمر موضوع حکم است. بنابراین بر اساس این قضیه اگر شک یا گمان در خمریّت مایعی داشته باشیم، آن مایع نجس نخواهد بود. اگر قطع و علم جزء موضوع حکم شرعی شد، این قطع یا طریقی است یا وصفی.

قطع وصفی به این معنا است که مکلّف دارای صفت قطع باشد، یعنی مکلّف اگر دارای صفت قطع به خمریت باشد، حکم جاری می شود، مثلاً اگر نذر کند که اگر صفت قطع به زنده بودن فرزندم داشته باشم، صد تومان صدقه بدهم، اگر مکلّف این صفت قطع را داشته باشد، باید به نذرش عمل کند. اگر دارای این صفت نباشد، وفای به نذر واجب نیست.

بنابراین یا قطع داخل در موضوع حکم نیست یا هست. در صورت دوم یا قطع طریق به کشف موضوع است یا وصف موضوع است.

فرق بین قطع موضوعی وصفی و طریقی در قطع وصفی باید وصف و اتصاف به یقین و قطع لحاظ شود چیز دیگری مانند گمان یا شک نمی تواند جایگزین قطع شود امّا در قطع طریقی اگر دلیلی داشته باشیم که غیر از قطع مانند خبر عدل یا بیّنه مانند قطع محسوب شود خواهد توانست بیّنه یا خبر عدل (با این که قطع آور نیستند) به جای قطع طریقی بنشیند.

در مواردی صفت قطع در موضوع

حکم اخذ شده است، از جمله در طواف دور خانه خدا، طواف کننده باید یقین به هفت شوط داشته باشد و در نمازهای دو رکعتی و دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی باید نمازگزار صفت یقین داشته باشد. از این رو شک در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی مبطل نماز است.(۱)

پی نوشت ها:

۱. با استفاده از مصباح الاصول، ج ۲، آیت الله خویی(ره).

آیا "لا تقف ما لیس لک به علم" عمل کردن به آنچه را که ظنی است، حرام نکرده است؟

پرسش

آیا "لا تقف ما لیس لك به علم" عمل کردن به آنچه را که ظنی است، حرام نکرده است؟

پاسخ

اصل اولی در ظنون، عدم حجیت آن می باشد و بر آن ادله ای قائم شده است و آیه شریفه قرآن که در بالا اشاره شده است، بر همین موضوع دلالت می کند، پس در احکام شرعی به غیر قطع و علم نمی توان عمل نمود و حرام است، لکن اگر دلیلی قطعی وجود داشت که می توان در احکام شرعیه به اخبار "ظنی الدلاله" عمل نموده چون باید از دلیل قطعی تبعیت نموده و اخبار ظنی را نیز حجیت بدانیم، عمل به اخبار ظنی، در واقع، تبعیت از علم قطعی است، برخلاف موارد ظنی که دلیل قطعی بر حجیت آن نیامده است. چون در مباحث فقهی اخباری که به حدّ تواتر باشد و باعث حصول اطمینان و یقین شود، محدود می باشد و آنچه در دسترس می باشد، اکثراً خبر واحد است، که مفید ظن می باشد، حتی قرآن کریم که صدور آن از خدا حتمی است و یقین داریم کلام الهی است، همه آیات بر منظور خدا، قطعی الدلاله نیست، بلکه مظنون الدلاله است. حال با این وصف، در علم اصول فقهای شیعه با استدلال بر ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) حجیت ظن را با شرایطی با دلایل قطعی و یقینی به اثبات رسانده اند، پس می توان نتیجه گرفت که طبق دلیل قطعی می توانیم در احکام شرعیه به ظنون عمل نماییم. عمل طبق اخبار واحد اشکال ندارد. برای اطلاع از ادلّه حجیت خبر واحد به کتاب اصول فقه مرحوم مظفر جلد یك، بحث حجیت خبر واحد مراجعه نمایید.

بین فقهای شیعه در

حجیت خبر واحد اختلافی نیست و همگان قائل به حجیت آن هستند، ولی شیوه و نحوه استدلال ها متفاوت است، حتی چند فقیهی که از آنها قول عدم حجیت خبر واحد نقل شده است، در عمل، به اخبار آحاد ملتزم بوده و طبق مفاد و مؤدّای آن عمل نموده اند.

چرا علما در بعضی از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارند؟

پرسش

چرا علما در بعضی از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارند؟

پاسخ

اختلاف نظر فقها به نحوه استنباط آن ها بر می گردد. فقیه باید حکم شرعی را از روایات معصومین استخراج کند و بر اساس آن ها حکم به حلیّت یا حرمت نماید. در این راستا با استفاده از مبانی اصولی خود به جرح و تعدیل روایات می پردازد و به یک جمع بندی نهایی می رسد. چه بسا روایتی که دلیل حرمت یا حلیت است، به نظر فقیهی از نظر سند یا دلالت تمام باشد، اما فقیه دیگر آن را مخدوش می داند. همین مسئله کافی است که اختلاف نظر ایجاد شود و این مسئله طبیعی است، همان طور که در رشته های دیگر علمی نیز بین کارشناسان اختلاف نظر وجود دارد، مثلاً یک جراح نظر می دهد غده ای را باید با عمل جراحی از بین برد، ولی جراح دیگر به این نظریه اعتقادی ندارد و معتقد است با دارو قابل معالجه است.

در مواردی موضوع حکم با تحولات زمانی تغییر می کند و به دنبال تغییر موضوع حکم عوض می شود، مثلاً در مورد شطرنج در روایات از بازی با آن منع شده و حتی در روایاتی وارد شده که به شطرنج باز سلام نکنید، ولی حضرت امام خمینی در پاسخ به استفتایی درباره بازی با شطرنج در فرض نبود قمار و داخل شدن در مقوله ورزش ذهنی فرموده اند: بر فرض مذکور اگر برد و باخت در بین نباشد اشکال ندارد،(۱) ولی بعضی از فقها برای خود شطرنج موضوعیت قائل اند و معتقدند در بستر زمان این حکم تغییر نمی کند، چون

تـا شـطرنج شـطرنج است، موضوع محفوظ است و حکم بر آن بـار می شود. این اختلاف بر اساس تفاوت برداشت از موضوع است و این که آیـا شـطرنج موضوعیت دارد یـا ابزار قمـار بودن دخیـل در حکم است. در مواردی اختلاف نظر فقها بر اساس دوگانگی در فهم قرآن و حـدیث است، مثلاً قرآن مجیـد می فرمایـد: "والمطلقات یتربّصن بأنفسهنّ ثلاثه قروء؛ یعنی زن های مطلقه بایستی سه قرأ به انتظار بمانند"(۲)

کلمه "قرء" که در آیه به کـار برده شـده، در زبـان عرب به طور اشـتراک لفظی برای دو معنـای متضـاد آمـده: یکی به معنـای پـاکی و دیگری به معنـای عـادت ماهیـانه زنان. از این جهت فقها در مفهوم این آیه با هم اختلاف دارنـد. برخی معتقدنـد: زن مطلقه بایـد بعـد از طلاق دو مرتبه عادت ماهیانه ببینـد و پاک شود و مرتبه سوم به محض این که عادت ماهیانه دیـد گرچه از عادت بیرون نیامـده و پاک نشـده باشـد، می توانـد با مرد دیگر ازدواج کنـد. گروهی دیگر عقیده دارند تا زن مطلقه از عادت ماهیانه مرتبه سوم بیرون نیاید و به کلّی پاک نشود، حق شوهر کردن ندارد، یعنی پس از اتمام مرتبه سوم می تواند شوهر کند، با این که حکم واقعی خدا درباره زنان مطلقه ای که باید مدتی را به عنوان عِدّه از شوهر کردن خودداری کنند یکی است. در عین حال یکی می گویـد: مـدت عده سه عادت ماهیانه تمام است و دیگری می گوید(۳) سه مرتبه پاک بودن از عادت شـرط است. این اختلاف از فهم آیه سرچشمه می گیرد.

پی نوشت ها:

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص

.۱۵

۲. بقره (۲) آیه ۲۸۸.

۳. زین العابدین قربانی، در سایه قلم، ص ۲۰۱.

برخی معتقدند که حسن و قبح مطلق و ثابت نیستند , حتی اموری مثل عدل و ظلم نیزمتفاوتند . مثلا شلاق زدن زناکار در اسلام عدل است اما در جوامع غربی ظلم است .

پرسش

برخی معتقدند که حسن و قبح مطلق و ثابت نیستند , حتی اموری مثل عدل و ظلم نیزمتفاوتند . مثلا شلاق زدن زناکار در اسلام عدل است اما در جوامع غربی ظلم است .

پاسخ

انسان پس از مشاهده جمال و زیبایی در طبیعت و در چهره انسانهای دیگر و درک تناسب , به سراغ افعال می آید هر فعلی را که مناسب طبع و میل و سعادت و کمال خودیافت آن را حسن و نیکو , و هر فعلی را که چنین نباشد زشت و قبیح می داند . اماافعال انسانی برخی همواره مناسب و ملائم با طبع و میل و سعادت اوست , لذاهمواره حسن است و برخی چنین نیست و لذا در برخی اوقات نیکو و حسن است و در برخی اوقات چنین نیست . در این میان نباید میان مفاهیم و مصادیق خلط کرد . آنچه درسئوال ذکر شده در حقیقت خلط مفهوم با مصداق است . یعنی , همه جوامع و انسان هاعدالت را نیکو و حسن و ظلم را قبیح و زشت می دانند , اما در تشخیص اینکه مصداق عدالت و ظلم کدام است تفاوت دارند .

«قاعده ملازمه» و مفهوم آن چیست؟ معنای قاعده (کلما حکم به العقل حکم به الشرع) چیست ؟

پرسش

«قاعده ملازمه» و مفهوم آن چیست؟ معنای قاعده (کلما حکم به العقل حکم به الشرع) چیست ؟

پاسخ

در فن «اصول فقه» قاعده ای است که به «قاعده ملازمه» یعنی ملازمه حکم عقل و شرع معروف است. این قاعده با این عبارت بیان می شود:

«کُلُّ ما حَکَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَکَمَ بِهِ الْشَّرْعُ، وَ کُلُّ ما حَکَمَ بِهِ الْشَّرْعُ حَکَمَ بِهِ الْعَقْلُ»

مقصود این است که هر جا که عقل، یک «مصحلت» و یا یک «مفسده» قطعی را کشف کند، به دلیل «لِمّی» و از راه استدلال از علت به معلول حکم می کنیم که شرع اسلام در اینجا حکمی دائر بر استیفای آن مصلحت و یا دفع آن مفسده دارد هر چند

آن حکم از طریق نقل به ما نرسیده باشد، و هر جا که یک حکم وجوبی یا استحبابی یا تحریمی و یا کراهتی دارد، ما به دلیل «انی» و از راه استدلال از معلول به علت کشف می کنیم که مصلحت و مفسده ای در کار است، هر چند بالفعل عقل ما از وجود آن مصلحت یا مفسده آگاه نباشد.

جمله های «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل , و نیز کلما حکم به العقل حکم به الشرع » حدیث نیستند؛بلکه قاعده ای است که در بین متکلمین و فقهای اسلام مطرح گردیده و مورد پذیرش معتزله و شیعه قرار گرفته است.مضمون این قاعده آن است که احکامی که از ناحیه شرع مقدس صادر می گردد، همگی بر طبق جلب مصالح و دفع مفاسد است. بنابراین آنچه مورد تأیید شرع است مورد تأیید عقل نیز می باشد؛ علاوه بر آن که احکام عقل نیز موردقبول شرع می باشد. البته باید توجه داشت

که بررسی و تعیین محدوده این قاعده، نیازمند بحث های طولانی است.برای نمونه بیشتر مباحث علم اصول، از لوازم همین قاعده محسوب می شود؛ یعنی، در علم اصول محدوده دخالت عقل در اثبات موضوعِ حکم شرعی و دیگر موارد آن، به دقت مورد بحث قرار گرفته است. حال اگر شبهه ای در کتابی ذکر شده آن را برای ما بنویسید تا بررسی گردد.

منظور از خبر واحد چیست؟دیدگاه اصولیون در مورد خبر واحد چیست؟

پرسش

منظور از خبر واحد چیست؟دیدگاه اصولیون در مورد خبر واحد چیست؟

پاسخ

خبر واحد یعنی روایتی که از پیغمبر یا امام نقل شده ولی راوی یک نفر است و یا چند نفرند ولی به مرحله تواتر نرسیده است، یعنی در مرحلهای نیست که موجب یقین بشود.

اصولیون معتقدند که اگر راوی یا راویان عادل باشند و لااقل اگر اطمینانی به راستگویی آنان باشد می توان روایات آنها را مورد استناد قرار داد. یکی از ادلّه اصولیون بر این مدعا آیه «نبأ» است که می فرماید: «اِنْ جائَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنوا» حجرات/۶ [اگر فاسقی خبری به شما داد درباره خبر او تحقیق کنید و تحقیق نکرده به آن ترتیب اثر ندهید.]

مفهوم آیه این است که اگر فرد عادل و مورد اعتمادی خبری به شما داد ترتیب اثر بدهید. پس مفهوم این آیه دلیل بر حجیت خبر واحد است.

«تعادل» و «تراجیح» یعنی چه؟

پرسش

«تعادل» و «تراجیح» یعنی چه؟

پاسخ

«تعادل» یعنی تساوی و برابری. «تراجیح» جمع ترجیح است و به معنی ترجیحات است؛ یعنی بابی که در آن باب درباره صورت تساوی و برابری روایات متعارض و درباره صورت نابرابری و راجح بودن بعضی بر بعضی سخن می گویند.

«مباحث مشترک» اصولی، که هم به کتاب مربوط است و هم به سنت، چیست؟

پرسش

«مباحث مشترک» اصولی، که هم به کتاب مربوط است و هم به سنت، چیست؟

پاسخ

مباحث مشترک عبارت است از:

الف. مبحث اوامر

ب. مبحث نواهی

ج. مبحث عام و خاص

د. مبحث مفاهیم

و. مبحث مجمل و مبیّن

ز. مبحث ناسخ و منسوخ

اصول عملیه

معنای استصحاب چیست؟

پرسش

معنای استصحاب چیست؟

پاسخ

استصحاب به معنای: با خود داشتن، به همراه آوردن و به صحبت خواندن است. در اصطلاح اصول فقه عبارت است از حالت کنونی چیزی را مانند گذشته آن حساب کردن و به احتمال دگرگونی ترتیب اثر ندادن، مثلاً اگر یقین به وضو داشتیم و اکنون شک داریم که وضو باطل شده یا نه، به حکم استصحاب به شک اعتنا نمی کنیم و می گوییم وضو باطل نشده است.

اگر یقین به نجاست دستمان داشتیم و حالا شک داریم تطهیر و پاک کردیم

مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج ۲، ص ۱۴۴، کلمه استصحاب).

حکم به برائت و اصل برائت یعنی چه

پرسش

حکم به برائت و اصل برائت یعنی چه

پاسخ

برائت، یعنی پاک و مبرا بودن از عیب؛ اما در احکام وقتی می گویند ذمّه شما بری ء است؛ یعنی، مسؤولیتی در قبالآن حکم یا موضوع ندارید و یا وقتی می گویند: اصل برائت است؛ یعنی، وقتی شک می شود که آیا فلان چیز در اسلام حرام است یا حلال، تا زمانی که دلیل روشنی از قرآن و روایات بر حلیّت یا حرمت آن پیدا نگردد، حکم به مباح بودنمی شود. و یا اگر در گناهکار بودن کسی شک دارید، تا وقتی که سندی روشن و شاهدی قوی بر مجرم بودن او پیدانگردد، حکم به بی گناهی او می شود. البته بحث در رابطه با این مسأله خیلی مفصل است؛ چون یکی از ادله فقهی است و بحث گسترده آن در کتابهای مربوطه بیان شده است.

قیاس

خواهش مندم مطالبی راجع به قیاس توضیح دهید؟

پرسش

خواهش مندم مطالبی راجع به قیاس توضیح دهید؟

پاسخ

قیاس در لغت به معنای اندازه گرفتن یا دو چیز را باهم سنجیدن است و در اصطلاح علم منطق، گفتاری است مرکب از دو یا چند قضیه که از تسلیم و قبول آن ها قول دیگر که به آن نتیجه می گویند، به وجود می آید.

قیاس در اصطلاح فقه، اجرای حکم اصل است در فرع، از آن جهت که جامعی بین آن دو است و آن جامع علت ثبوت حکم است در اصل. مانند اینکه بگوییم: آب جو مانند شراب، حرام است، چون هر دو مسکرند.

قیاس بر دو نوع است: ۱- مستنبط العله ۲- منصوص العله.

در مورد قیاس مستنبط العلهمجتهدین شیعه و برخی از فقهای اهل سنت عمل به آن را حرام می دانند ولی اکثر علمای سنت بدان عمل می کنند.

در مورد قیاس منصوص العله اکثر فقهای شیعه Oرا حجت می دانند و گویند: هرگاه علت حکم به نحوی مذکور باشد می تواند از آن مورد به موارد دیگر عبور کرده تعدی نمود؛ مثلاً اگر در روایتی آمد که "الخمر حرام لانه مسکر" چون علت حرمت خمر (شراب) مسکریت (مست کنندگی) است. می توانیم بگوییم هر چیز دیگری هم که مسکر باشد حرام است.

آن چه که بیشتر باید به آن توجه شود بحث در قیاس مستنبط العله است که در متن دلیل، علت حکم بیان نشده است و انسان از پیش خود حدس می زند و استنباط می کند مثلاً انسان فکر می کند وجوب زکاه یا خمس برای جلوگیری از تمرکز ثروت است بنابراین هر عملی که به تمرکز بیانجامد حرام است، در حالی که اگر این حکم را به موارد دیگر تسری بدهد، یعنی قیاس

کنـد موارد فرعی را بر اصل به ملاکی که خودش حدس می زند، این قیاس را مسـتنبط العله گویند. البته تمام علمای شـیعه آن را قبول ندارنـد و می فرماینـد نمی توان احکام شـرعی را با قیاس مسـتنبط العله به دست آورد پیامبر(ص) فرمود: در دین قیاس نکنید زیرا دین را نتوان با قیاس به دست آورد و نخستین کسـی که قیاس کرد ابلیس بود، و فرمود: هر کس به رأی خویش در دین، قیاس کند به من افترا و دروغ بسته است. و فرمود: در آینده امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده شوند؛ گمراه کننده ترین و فریبنده ترین آنان بر امتم فرقه ای است که دین را به رأی خویش قیاس کند، حرام را حلال و حلال را حرام می نماید.(۱)

آن چه به نـام (قیـاس در دین) جـایز نیست و حرام است، قیـاس مسـتنبط العله است، که در حقیقت دین تراشـی و از پیش خود احکام دینی را حدس زدن است.

ابوحنیفه نعمان بن ثابت، یکی از امام های چهارگانه اهل سنت، می گوید: در منا، به نزد سلمانی رفتم که سرم را بتراشد (حَلْق و سرتراشـی یکی از اعمال حجّاج در منا است)، چون نشسـتم به من گفت: سـمت راسـتت را پیش آر و رویت را به قبله کن و بسم الله بگو. من در آن جا سه ادب از آداب سـر تراشـیدن را از او آموختم که نا آن زمان، نمی دانسـتم. به وی گفتم: تو برده ای یـا آزاد؟ گفت: برده ام. گفتم: برده چه کسـی؟گفت: برده جعفر بن محمـد علوی(ع)، گفتم: او اکنون در منا است؟ گفت: آری. من به قصد ملاقات به درب خانه جعفر(ع) رفتم اذن ورود خواستم،

مرا اذن ندادنـد، منتظر مانـدم تـا جمعی از اهالی کوفه آمدنـد و آنان اجازه یافتنـد و من نیز به همراه آنان وارد خانه شـدم و در کنار حضرتنشستم، گفتم: یابن رسول الله خوب بود کسی به کوفه می فرستادی و به مردم کوفه سفارش می نمودی که از اسب و لعن یاران پیغمبر(ص) دست بردارنـد، زیرا من خبر دارم که بیش از ده هزار تن از مردم آن جا اصـحاب پیامبر(ص) را ناسـزا می گوینـد. فرمود: آنان از من شـنوایی ندارنـد. گفتم: کیست که سـخن ترا نپـذیرد با وجود این که تو فرزند پیغمبری؟ فرمود: همین تو از جمله کسـانی هستی که تسـلیم امر من نیستی، زیرا تو هم اکنون بی اجازه من به خانه ام وارد شـدی و بی رخصـت من در این جا نشسته ای و بر خلاف رأی من سخن می گویی که من شنیده ام تو به قیاس عمل می کنی؟ گفتم: آری، این نظر من است. فرمود: وای بر تو ای نعمان! اولین کسـی هستی که قیاس کرد، ابلیس بود. آن گاه امام چند سؤال از ابوحنیفه پرسـید: فرمود: ای نعمان کشتن مهمتر است یا زنا؟ گفتم: قتل. فرمود: پس چرا در مورد قتل به دو شاهد و گواه اکتفا می شود، ولی در زنا چهار شاهد لازم دارد؟ آیا این با قیاس و سـنجش عقل بشـر تطابق دارد؟ گفتم: خیر. فرمود: آیا بول نجس تر است یا منی؟ گفتم: بول. فرمود: پس چرا خداوند به کسی که بول می کند دستور وضو می دهد، اما در منی، غسل واجب نموده؟ آیا این با قیاس سازگار است؟ گفتم: خیر. فرمود: نماز مهمتر است یا روزه؟ گفتم: نماز. فرمود: پس چرا بر زن

حائض قضای روزه واجب است ولی قضای نماز واجب نیست؟ این را می توان به قیاس سنجید؟ گفتم: خیر. فرمود: کدام یک ضعیف ترند: مرد یا زن؟ گفتم: زن. فرمود: پس چرا خداوند ارث زن را نصف ارث مرد قرار داده؟ این را می توان قیاس کرد؟ گفتم: خیر. فرمود: چگونه است که خداوند در مورد کسی که دو درهم ب

دزدد، فرموده دستش را ببرند و چون دست کسی بریده شود دیه آن را پنج هزار درهم مقرر فرموده آیا این را می توان به قیاس آورد؟ گفتم: نه!(۲)

پی نوشت ها:

۱. کنزل العمال، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

چرا در حکم خدا قیاس راه ندارد؟

پرسش

چرا در حکم خدا قیاس راه ندارد؟

پاسخ

قیاس دو معنا دارد:

۱ – در اصطلاح فقها و اصولین مسیر از جزئی به جزئی و از متباین به متباین را قیاس می گویند، یعنی با شناخت حکم یک مورد جزئی، حکم را در مورد جزئی مشابه به آن اجرا کنیم، در حالی که منطقیین آن را تمثیل می نامند.

۲ – در اصطلاح منطق دانان و فلاسفه سیر از کلی به جزئی را قیاس می خوانند.

به نظر می رسد منظور شما از قیاس همان تعریف اوّل است که مسیر از جزئی به جزئی و از متباین به متباین می باشد. این روش که مورد توجه اهل سنت به ویژه ابوحنیفه در فقه بوده، از نظر شیعه باطل است.

منابع فقه از دیدگاه شیعه عبارتند از:

۱ – کتاب خدا (قرآن)

۲ – سنت، یعنی قول و فعل و تقریر پیغمبر(ص) و امام(ع)

۳ – اجماع ۴ – عقل

اما از نظر حنفی ها منابع قه عبارتنـد از: کتاب، سـنت، اجماع و قیاس. مالکی ها و حنبلی ها، هیچ گونه توجهی به قیاس ندارند اما شافعی ها بیش از حنفی ها به حدیث توجه دارند و بیش از مالکی ها و حنبلی ها به قیاس معتقدند و حالت میانه ای دارند.

در اصطلاح فقهای قدیم، گاهی به قیاس، رأی یا اجتهاد رأی هم اطلاق کرده اند.

از نظر علمـای شـیعه به حکم این که قیـاس صـرفاً پیروی از ظن و گمـان و خیال است، نیز به حکم این که کلیاتی که از طرف شارع مقـدس اسـلام و جانشـینان او رسـیده، وافی به جوابگویی در احکام دینی است، رجوع به قیاس به هیچ وجه جایز نیست. (۱) صرف مشابهت دو موضوع، موجب یقین به اشتراک حکم آن ها نمی شود. از این

رو ارزش علمی ندارد.

امام صادق(ع) برای آگاهی ابوحنیفه از بطلان قیاس به او فرمود: "وای بر تو! نخستین کسی که عمل به قیاس کرد، شیطان بود، هنگامی که خدا به او فرمان سجود به آدم داد، او گفت: مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای". (۲) یعنی انسان را با جن تنها از نظر جنس طبیعی آفرینش مقایسه کرد.

حضرت در روایت دیگر می فرماید: "راستی که سنت قیاس بردار نیست. آیا نمی بینی که زن روزه های خود را قضا می کند، ولی قضای نماز برعهده او نیست(در حالی که هر دو در ایام حیض ترک شده و ارزش نماز به جهت ستون دین بودن، برتر از روزه است) اگر قیاس در سنت راه یابد، دین نابود می شود".(۳)

این حکم (قضای روزه و عدم قضای نماز در ایام حیض) که به طور قطعی در دین اسلام وجود دارد، مورد اتفاق مذاهب اسلامی است. موارد دیگری در سخنان معصومین(ع) برای آشکار نمودن بطلان قیاس بیان شده، به دست می آید که قیاس از جهت شرعی نمی تواندمبنای حکم قرار گیرد؛ نیز از نظر عقلی و منطقی پذیرفته نیست.

هم چنین در تمام احکام و مسایل شرعی یا غالب آن ها عقل قادر به پی بردن به فلسفه احکام نیست. قضاوت انسان بیش از حدس و گمان نیست. علم به احکام را باید به اهلش واگذار کنیم که با غیب در ارتباط هستند. انسان به دلیل محدودیت هایی که در حوزه شناخت دارد، از معرفت بسیاری از امور بازمی مانـد و این حقیقتی است که قرآن مجید به آن اشاره کرده است: "و ما أوتیتم من العلم الا قلیلاً؛ به شما از علم جز اندک نداده ایم".(۴)

پی نوشت ها:

۱

- استاد مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۳۴ و ۳۳.

۲ - صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج ۱۸، ص ۲۹۲.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۵.

۴ - اسراء (۱۷) آیه ۸۵.

تخطئه قیاس در شیعه، به چه دلیلی بود؟

پرسش

تخطئه قیاس در شیعه، به چه دلیلی بود؟

پاسخ

تخطئه قیاس در شیعه نه بدان جهت بود که اصحاب حدیث از اهل تسنن می گفتند که عبارت بود از عدم حجیت عقل به عنوان یکی از ادلّه شرعیّه در احکام بلکه به دو جهت دیگر بود: یکی اینکه رأی و قیاس، عمل به ظنّ است نه عمل به علم، تبعیّت از خیال است نه تبعیّت از عقل؛ دیگر اینکه مبنای لزوم رجوع به رأی و قیاس این است که اصول و کلیّات اسلامی وافی نیست، و این، ظلم و یا جهل به اسلام است. درست است که بیان احکام همه مسائل بطور جزئی و فردی نشده است و امکان هم ندارد، زیرا جزئیّات، غیر متناهی است؛ ولی کلیات اسلامی به نحوی تنظیم شده که جوابگوی جزئیات بی پایان و اوضاع مختلف مکانی و شرائط متغیّر زمانی است. علیهذا وظیفه یک فقیه این نیست که به لفظ جمود کند و حکم هر واقعه جزئی را از قرآن یا حدیث بخواهد؛ و این هم نیست که به بهانه نبودن حکم یک مسأله، به خیالبافی و قَیاسی بپردازد. وظیفه فقیه «تفریع» و ردّ فروع بر اصول است. اصول اسلامی در کتاب و سنت موجود است. فقط یک «هنر» لازم است و آن هنر «اجتهاد»، یعنی تطبیق هوشیارانه و زیرکانه کلیات اسلامی بر جریانات متغیّر و زودگذر است.

دیدگاه علمای شیعه در مورد قیاس چیست؟

پرسش

دیدگاه علمای شیعه در مورد قیاس چیست؟

پاسخ

از نظر علمای شیعه، به حکم اینکه قیاس صرفاً پیروی از ظنّ و گمان و خیال است و به حکم اینکه کلیاتی که از طرف شارع مقدس اسلام و جانشینان او رسیده است وافی به جوابگویی است، رجوع به قیاس به هیچ وجه جایز نیست.

چرا ائمه با اعمال قیاس در استنباط و احکام مخالف بودند؟

پرسش

چرا ائمه با اعمال قیاس در استنباط و احکام مخالف بودند؟

پاسخ

ریشه مخالفت اهل بیت با قیاس دو چیز است: یکی اینکه قیاس که همان تمثیل منطقی است راه مطمئنی نیست. تاریخ فقه حکایت می کند که کسانی که قیاس را وارد اصول فقه کردند هرج و مرج عجیبی به وجود آوردند. حقاً اگر مخالفت اهل بیت از یک طرف و برخی از ائمه جماعت از طرف دیگر نبود فقه اسلامی بکلی زیر و رو شده بود و به صورتی درآمده بود که به هر چیزی شباهت داشت جز فقه اسلام.

ولی علت دوم که اساسیتر است این است که ریشه این فکر که ما در تشریع و تقنین اسلامی نیازمند به قیاس هستیم ریشه فاسدی است. ریشه این فکر، این است که کتاب و سنت، وافی به بیان همه احکام و مقررات نیست و نوعی نارسایی و ناتمامی در کار است و بر ماست که این نقصان و ناتمامی را با اصل قیاس گرفتن، اِکمال و اتمام کنیم؛ و حال آنکه خداوند صریحاً در قرآن کریم می فرماید که این دین را اِکمال و نعمت را تمام نموده و اسلام را به عنوان یک دین کامل و تامّ و تمام برای بشر پسندیده است: «اَلْیَوْمَ اکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَاتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضَیْتُ لَکُمْ الإسْلامَ دیناً» مائده/۳

در کافی بعد از کتاب «مقاییس» بابی دارد تحت عنوان «بابُ الرِّدَّ اِلی الْکِتابِ والسُّنَّهِ وَاَنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ مِنَ الْحَلالِ وَالْحَرام اِلّا وَقَدْ جا ءَ فیهِ کِتابٌ اَوْ سُنَّهٌ». همچنان که عنوان باب حکایت می کند منظور ائمه اهل بیت(ع) این است که پایه و اساس فکر نیازمندی به قیاس، یعنی نارسایی

تشریعات الهی اسلامی نسبت به همه فروع و احتیاجات، غلط است. چنین ناتمامی و نارسایی وجود ندارد.

بدیهی است که مقصود این نیست که در هر مورد جزئی و در هر فرعی از فروع در کتاب و سنت دستوری خاص رسیده است؛ چنین چیزی نه منظور است و نه ممکن؛ همچنان که مقصود آیه کریمه که می فرماید: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ» و یا می فرماید: «فیهِ تِبْیانُ کُلِّ شَیْءٍ» این نیست که حکم هر واقعه جزئی و هر فرع از فروع، جداگانه در قرآن کریم بیان شده است، بلکه مقصود این است که خطوط اصلی حیات بشر در جمیع شئون اعم از عبادات و اخلاقیات و اجتماعیات در این کتاب کریم رسم شده است و سنت که به وسیله پیغمبر اکرم و ائمه اطهار بیان می شود بیان و تشریح همانهاست.

به هرحال مقصود از همه این گونه تعبیرات این است که کلیات اسلامی که در کتاب و سنت آمده است به نحوی است که قدرت «انطباق» بر تمام فروع غیر متناهیه را دارد و آن چیزی که مورد نیاز است قیاس و تشریح در کنار تشریع الهی نیست، آن چیزی که مورد نیاز است قوه اجتهاد و استنباط یعنی قوه تطبیق اصول بر فروع وردّ فروع بر اصول است. معجزه فقه اسلامی در این است که کلیات آن قابلت انطباق بر همه موارد را دارد به طوری که در همه موارد ضامن مصالح عالیه انسان است.

اجماع

اگر کل علما اجماع کنند بر خلاف نصّ یا ظاهر قرآن آیا قابل قبول است، زیرا اگر غیر معصوم نسبت غیر معصومانه دهد، پذیرفته نیست؟

پرسش

اگر کل علما اجماع کنند بر خلاف نصّ یا ظاهر قرآن آیا قابل قبول است، زیرا اگر غیر معصوم نسبت غیر معصومانه دهد، پذیرفته نیست؟

پاسخ

چنین فرضی غیره ممکن بلکه محال است. هرگز با وجود نص معتبر یا ظاهر قرآن، عالم دینی متدیّن بر خلاف قرآن نظر نمی دهد، چه رسد به اتفاق و اجماع کلّ علما. بنابراین چنین فرضی اصلاً صحیح نیست و در هیچ کجای معارف و فقه اسلامی و شیعی چنین فرضی پیدا نمی شود. بله با وجود ظاهر قرآن ممکن است اختلاف نظر بین فقها به واسطه وجود قرائن از روایات مخالف با ظاهر قرآن حاصل آید، که در جای خود (علم اصول) مورد بحث واقع شده که هر گاه روایتی بر خلاف ظاهر قرآن بود، کدام مقدّم است.

اجماع یعنی چه؟ دیدگاه علمای شیعه در این مورد چیست؟

پرسش

اجماع یعنی چه؟ دیدگاه علمای شیعه در این مورد چیست؟

پاسخ

از نظر علمای شیعه اجماع از آن نظر حجت است که اگر عموم مسلمین در یک مسئله وحدت نظر داشته باشند دلیل بر این است که این نظر را از ناحیه شارع اسلام تلقی کردهاند. امکان ندارد که مسلمین در یک مسئلهای از پیش خود وحدت نظر پیدا کنند. علیهذا آن اجماعی حجت است که کاشف از قول پیامبر یا امام باشد.

مثلاًـ اگر معلوم گردد که در یک مسئلهای همه مسلمانان عصر پیغمبر بلااستثناء یک نوع نظر داشتهاند و یک نوع عمل کردهاند دلیل بر این است که از پیغمبر اکرم تلقی کردهاند. و یا اگر همه اصحاب یکی از ائمه اطهار که جز از ائمه دستور نمی گرفتهاند در یک مسئلهای وحدت نظر داشته باشند دلیل بر این است که از مکتب امام خود آن را فراگرفتهاند. علیهذا از نظر شیعه اجماعی حجت است که مستند به قول پیغمبر یا امام باشد؛ و از این، دو نتیجه گرفته می شود:

الف. از نظر شیعه تنها اجماع علمای معاصر پیغمبر یا امام حجت است. پس اگر در زمان ما همه علمای اسلام بدون استثناء بر یک مسئله اجماع نمایند به هیچ وجه برای علمای زمان بعد حجت نیست.

ب. از نظر شیعه اجماع اصالت ندارد؛ یعنی حجیت اجماع از آن نظر نیست که اجماع و اتفاق آراء است، بلکه از آن نظر است که کاشف قول پیغمبر یا امام است.

اجماع چیست؟ دیدگاه اهل سنت و شیعه در این مورد چیست؟

پرسش

اجماع چیست؟ دیدگاه اهل سنت و شیعه در این مورد چیست؟

پاسخ

یکی از منابع فقه «اجماع» است. در علم اصول درباره حجیت اجماع و ادلّه آن و بالتبع طریق بهرهبرداری از آن بحث می شود. یکی از مباحث مربوط به اجماع این است که چه دلیلی بر حجیت آن هست؟ اهل تسنن مدعی هستند که پیغمبر اکرم فرموده است: لاـ تجتمع امتی علی خطاء یعنی همه امت من بر یک امر باطل اتفاق نظر پیدا نخواهند کرد. پس اگر همه امت در یک مسئله اتفاق نظر پیدا کردند معلوم می شود مطلب درست است.

طبق این حدیث، همه امت مجموعاً در حکم شخص پیغمبرند و معصوم از خطا می باشند، قول همه امت به منزله قول پیغمبر است، همه امت مجموعاً هنگام وحدت نظر معصومند.

بنا بر نظر اهل تسنن، نظر به اینکه مجموع امت معصومند، پس در هر زمان چنین توافق نظری حاصل شود، مثل این است که وحی الهی بر پیغمبر اکرم نازل شده باشد. ولی شیعه اولاً چنین حدیثی را از رسول اکرم مسلّم نمیشمارد. ثانیاً می گوید: راست است که محال است همه امت بر ضلالت و گمراهی وحدت پیدا کنند، اما این بدان جهت است که همواره یک فرد معصوم در میان امت هست. اینکه مجموع امت از خطا معصوم است، از آن جهت است که یکی از افراد امت معصوم است. نه از آن

جهت که از مجموع «نامعصومها» یک «معصوم» تشکیل می شود. ثالثآ عادتآ هم شاید ممکن نباشد که همه امت بالاتفاق در اشتباه باشند، ولی آنچه به نام اجماع در کتب فقه یا کلام نام برده می شود،

اجماع امت نیست، اجماع گروه است، منتها گروه اهل حلّ و عقد، یعنی علمای امت. تازه اتفاق همه علمای امت نیست، علمای یک فرقه امت است.

این است که شیعه، برای اجماع، اصالت (آنچنانکه اهل تسنن قائلند) قائل نیست. شیعه برای اجماع، آن اندازه حجیت قائل است که کاشف از سنت باشد.

به عقیده شعیه هر گاه در مسئلهای فرضآ هیچ دلیلی نداشته باشیم اما بدانیم که عموم یا گروه زیادی از صحابه پیغمبر یا صحابه ائمه که جز به دستور عمل نمی کردهاند به گونهای خاص عمل می کردهاند، کشف می کنیم که در اینجا دستوری بوده است و به ما نرسیده است.

اجماع چند قسم است؟

پرسش

اجماع چند قسم است؟

پاسخ

بر دو قسم است: یا محصّل است یا منقول. اجماع محصّل؛ یعنی اجماعی که خود مجتهد در اثر تفحص در تاریخ و آراء و عقاید صحابه رسول خدا یا صحابه ائمه یا مردم نزدیک به عصر ائمه، مستقیمآ به دست آورده است.

اجماع منقول یعنی اجماعی که خود مجتهد مستقیمآ اطلاعی از آن ندارد، بلکه دیگران نقل کردهاند که این مسئله اجماعی است. اجماع محصل البته حجت است، ولی اجماع منقول اگر از نقلی که شده است یقین حاصل نشود، قابل اعتماد نیست. علیهذا اجماع منقول به خبر واحد حجت نیست، هر چند سنت منقول به خبر واحد حجت است.

اجماع یعنی چه و اختلاف شیعه و سنی در اجماع چیست ؟

پرسش

اجماع یعنی چه و اختلاف شیعه و سنی در اجماع چیست ؟

پاسخ

اجماع: این واژه در لغت به معنی عزم و قصدمقرون به تصمیم و یا به معنی اتفاق است.

و در اصطلاح: بمعنای اتفاق خاص است، یعنی اتفاق صاحب نظران شرعی در حکمی می باشد.

دانشمندان اصول اهل سنت، اجماع را یکی از ادلّه اربعه (کتاب، سنّت، عقل، اجماع) در استنباط احکام شرعی می دانند.

اصولیون شیعه نیز اجماع را از جهت شکلی یکی از ادلّه اربعه می دانند؛ اما اجماع را دلیل مستقل در مقابل کتاب و سنّت نمی داننـد. اعتبار اجماع را به جهتکاشـفیت از سنّت قبول دارنـد، اگر اجماع کاشف از قول معصوم باشـد حجّت است. لذا حجّیت اجماع در حقیقت در کاشفیت قول معصوم است.

از نظرگاه شیعه قول معصوم اگر در بین افراد قلیل هم بدست بیآید اجماع تحقق یافته است؛ اما اگر جمع کثیری که در بین آنها معصوم و قول او نباشد اجماع تحقق نمی یابد هر چند که به این جمع از نظر اصطلاحی اجماع اطلاق شود.

و نقطه اختلاف در اجماع بین تسنن و تشیع نیز در این می باشد؛ اهل تسنن می گوینـد اگر جمیع امت یا جمیع علمای هر عصری یا حتی همه بزرگان مسلمین (اهل حل و عقد) و یا تنها شهر مدینه و مکه بر یک مسأله ای

اجماع کننـد حجت است. به نظر اهـل سـنت نفس اتفـاق مسـلمین حجت است ولی در دیـدگاه شیعه در صـورت کشـف نظر معصوم حجت است. ولی چنانکه توضیح در بالا آمد حجّیت اجماع در نزد تشیع در کمیت افراد نیست. آنچه پیش شیعه مهم است در حجیت و عصمت اجماع، قولمعصوم است که باید از اجماع کشف شود. در

حقیقت اهل سنت با این تعریف های خود می خواهد به قضیّه سقیفه بنی ساعده که منجر به خلافت ابوبکر شد، وجه شرعی بدهند. هر چند که با تعریف خودشان به اجماع نیز، به جریان سقیفه بنی ساعده اشکال وارد است؛ چرا که همهمسلمین و یا همه صحابه و صاحب نظران در آن شرکت نکرده بودند. و اضافه بر آن تعریف هایی که برای اجماع کرده اند و مستنداتی که از کتاب و سنّت و عقل در تأیید حجیّت اجماع بکار برده اند قابل خدشه است. در کتب مربوط در این باره بصورت مبسوط و مفصل بحث شده است.در این مجال بیشتر از این مقال نمی گنجد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك:

۱. اصول فقه / علامه محمدرضا مظفر / جلد ۲ / مباحث حجت بحث اجماع (به طور مفصل به بحث پرداخته است)

۲. آشنایی با علوم اسلامی بخش اصول فقه شهید مطهری (به طور اختصار به این بحث پرداخته است) {J

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲.ارتباط با مراکز هم سو
۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


WWW